عرض و نقد مقالهٔ

«حقیقت عبادت و حقیقت افعالِ انسان»

از صبغت الله عاکف

نویسنده : مجاهد دین

عنوان کتاب:	عرض و نقد مقالۀ حقیقت عبادت و حقیقت افعالِ آن از صبغت الله عاکف
موضوع	نقد تعریف و دیدگاه وهابیت دربارۀ عبادت و بیان نواقص آن
نویسنده:	مجاهد دین
مترجم:	
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	۷ فروردین ۱۳۹۹ ه. ش - ۱ شعبان ۱٤٤١ ه. ق
منبع:	www.mojahed-din.blogspot.com

عرض و نقد مقالهٔ:
حقیقت عبادت و حقیقت افعالِ آن
از صبغت الله عاکف

نویسنده:

مجاهد دین

مقدمه

الحمد لله الذي أظهر دينه فحاطه من تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين و سخر لدينه رجالا قام بهم وبه قاموا على الوجه القويم. فكانوا سيوفا مسلطه على أهل البدع والأهواء ومن بدل هذا الدين واصلي واسلم على محمد ابن عبد الله النبي الأمين الذي علم الأمة التوحيد والذي قرن الله اسمه باسمه وقال فيه قد جاءكم من الله نور وكتاب مبين واصلي واسلم على آل بيته الأطهار وصحابته الأبرار. اللهم أرنا الحق حقا وأرزقنا اتباعه وأرنا الباطل باطلا وأرزقنا اجتنابه، اما بعد:

مقاله‌ای در ۹ صفحه به نام «**حقیقت عبادت و حقیقت افعال آن**» توسط برادر گرامی «**صبغت الله عاکف**» تهیه و ترتیب شده و در آن گفته است که این مقاله نقلی مختصر و **با اندکی تصرف** از سخنان دکتر سلطان العمیری در دو کتاب المسلک الرشید و تحقیق الإفاده است. اما با توجه به اینکه برایم معلوم نیست که این تصرفات در چه قسمت‌هایی بوده است و نیز چون مطالب سلطان العمیری را قبول داشته برای همین ترجمه‌اش کرده است، لذا هر آنچه در این مقاله آمده است را به حساب اینکه سخنان و عقیدۀ خود صبغت الله عاکف است می‌گذارم و در این مقاله روی سخنم به این برادر بزرگوار است نه به سلطان العمیری و الله می‌داند که در این مقاله هدفی جز رضایت الله متعال و نصیحت و خیرخواهی و کشف حقیقت ندارم و از این برادر بزرگوار نیز می‌خواهم که با تأمل و دقت نقدهای این حقیر بر مقالۀ ترجمه شده‌اش را بخواند و خدای نخواسته تعصب برای یک طیف یا گروه باعث نشود که حقیقت را از زبان گروه دیگری نپذیریم.

و در این مقاله سخنان آقای صبغت الله عاکف را عرض و سپس نقد کرده‌ام و از الله متعال می‌خواهم که این نوشته را سببی برای کشف حقیقت قرار دهد آمین.

عرض:

آقای صبغت الله عاکف در صفحۀ ۲ دربارۀ معنای لغوی عبادت نوشته است: {مجموع گفته‌های عرب بر این دلالت دارد که مقصود از «تعبد و تأله» مطلق ذل و خضوع نیست، بلکه مراتب عالی آن مراد است، چیزی که علمای بسیاری از آن به «نهایت ذلت و خضوع» تعبیر کرده‌اند}.

نقد:

می‌گویم: در ادامۀ غیر ممکن بودن تشخیص و تعیین حد و مرز این غایت و نهایت خضوع و تذلل را توضیح داده‌ام، و ثابت کرده‌ام که منظور علما از عبارت نهایت و غایت خضوع و تذلل، همان اعتقاد به ربوبیت مخضوعٌ له بوده است.

عرض:

و در صفحۀ ۳ دربارۀ معنای اصطلاحی عبادت نوشته است که دو نوع تعریف عبادت وجود دارد، یکی تعریف عبادت به اعتبار آنچه عبادت با آن صورت می‌گیرد و دیگری تعریف عبادت به اعتبار حقیقت ذاتی آن، سپس در توضیح دومی می‌گوید: {اما در مورد اعتبار دومی که مهمتر بوده، تأثیر عمیقی در مسائل توحید عبادت دارد؛ حقیقت و جوهر عبادت به معانی قلبی مخصوصی بر می‌گردد که عبارتند از غایت محبت، نهایت ذل و تعظیم و آنچه از اعمال ظاهری که لازمه‌ی آنست}.

نقد:

می‌گویم: اگر اعمال ظاهری لازمۀ غایت محبت و نهایت ذل و تعظیم باشد، پس غایت محبت و نهایت ذل و تعظیم، لازمۀ چه چیزی است؟

برای مثال ایمان هریک از ما کامل نمی‌شود مگر اینکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم را از هر کسی بیشتر دوست بداریم، و هرچه رسول خدا را بیشتر دوست داشته باشیم و محبت‌مان برای رسول خدا را به غایت و کمال و نهایتش برسانیم، نشانۀ قوّت و کمال ایمان ماست. و در عین حال باید الله متعال را بیشتر دوست داشته باشیم و کسی را شریک خداوند متعال در دوست داشتنی که برای الله

داریم نکنیم. حال سوال این است که رسول خدا را با چه کمیت و کیفتی کمتر دوست بداریم تا دوست داشتنمان برای رسول خدا مانند دوست داشتنمان برای الله متعال نشود؟ آیا غیر از این است که الله متعال را بخاطر صفات قائم به ذات خودش که او را مستحق دوست‌داشته‌شدن کرده است دوست داریم اما رسول خدا صلی الله علیه وسلم را بخاطر جایگاهی که خداوند به او عطا کرده است دوست داریم نه بخاطر ذات خودش و نه بصورت مستقل از الله؟

پس لازمۀ غایت محبت و نهایت ذل و تعظیمی **که عبادت است**، اعتقاد به وجود داشتن صفات ربوبیت در آن کسی است که او را دوست داریم و برایش تذلل و تعظیم می‌کنیم. و به این شکل حبّ یک مسلمان برای الله متعال به این خاطر که الله متعال را رب و إله خود می‌داند همواره و در هر لحظه حبی است که در غایت و نهایت خودش قرار دارد. اما حبّ یک مومن برای فرزند یا مادر یا همسرش به صورتی که از فراق آنها سرگشته و حیران و حتی دیوانه شود و مانند یعقوب علیه السلام در فراق محبوبش یوسف علیه السلام از فرط گریه چشمانش را از دست بدهد و مانند مغیث رضی الله عنه از فرط محبتش به بریره در کوچه‌ها به دنبال معشوقه‌اش بدود و گریان شود، چنین محبتی اگرچه هم به غایت و نهایت خود رسیده است اما عبادت نیست چراکه اعتقاد به ربوبیت محبوبشان ندارند. در واقع عبارت: «غایت و نهایت محبت و خضوع و تذلل» عبارتی محتمل الدلاله و غیر صریح است که علما برای توصیف اعتقاد به ربوبیت بیان کرده‌اند، اما متاسفانه معاصرین بخاطر عدم درک صحیح سخن علما، از این عبارت درست متوجه نشده و شبیه خوارج اولیه از سخنی که حق است مراد باطلی داشته‌اند.

عرض:

و در شرح تعریف عبادت در صفحۀ ۳ نوشته است: {عبادت یک امر مستقری در حقیقت انسان، صفت رسوخ‌یافته‌ای در سرشت او و شعور ثابتی در درون اوست، که بر جوارح و افعالش تأثیر می‌گذارد}.

نقد:

می‌گویم: این امر و صفت و شعوری که در حقیقت و سرشت و درون انسان مستقر و رسوخ و ثابت شده است، همان عقیده و باور شخص است، و این اعتقاد و باور شخص است که عادات او و عمل

جوارح او را به عبادت تبدیل می‌کند، به عبارتی دیگر عمل جوارجی که خالی از اعتقاد قلبی باشد به تنهایی عبادت محسوب نمی‌شود، لذا اعمال به نیت‌ها بستگی دارد. چنانکه ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «وقد أجمع المسلمون على أن مجرَّد أعمال البدن بدون عمل القلب لا يكون عبادة ولا طاعة لله».

ترجمه: «مسلمانان اجماع دارند بر اینکه مجرد اعمال بدنی بدون عمل قلبی، نه عبادت محسوب می‌شود و نه طاعت خداوند».[1]

پس خضوع و تذلل و حبّ ما برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگرچه هم در نهایت خود باشد اما عبادت نخواهد بود؛ مگر اینکه به **نیت عبادت** انجام شود. و نیز حبّ و خضوع و تذلل بسیار کم و جزئی ما برای یک مخلوق در صورتی که به **نیت عبادت** باشد پس عبادت خواهد بود؛ اگرچه هم وصف سطحی و ظاهربینانۀ وهابیت از «غایت و نهایت» بر عمل ما قابل اطلاق نباشد. و نیت عبادت کردن برای یک مخلوق برابر است با اعتقاد پیدا کردن به ربوبیت آن مخلوق.

عرض:

سپس نوشته است: {ذل و خضوع و محبتی که مفهوم تنسک و تدین بر آن استوار است، باید متصف به بلندترین درجات و مراتب، و پاکیزه‌ترین معانی باشد}.

نقد:

می‌گویم: حد کمی و کیفی این مراتب و درجات بالا و این معانی پاکیزه چیست و چقدر است؟ و آیا این درجه و مرتبه و معنایی که می‌گویی باید در بلندترین و پاکیزه‌ترین حالات باشد، آیا یک وصف ظاهر و منضبط برای همۀ زمان‌ها و مکان‌ها و اشخاص و افعال است تا بتوانیم این درجه و مرتبه را مناطی ظاهر و منضبط برای عبادت نامیدن خضوع و تذلل قرار دهیم؟

دکتر زیدان رحمه الله در تعریف علت می‌گوید: «الوصف الظاهر المنضبط الذي بني عليه الحكم، وربط به وجوداً وعدماً».

۱- الرد على الشاذلي في حزبيه، وما صنفه في آداب الطريق از ابن تیمیه، ص ۶۵.

ترجمه: «علّت وصف ظاهر و منضبطی است که حکم بر آن بنا شده و وجود و عدمِ حکم به آن مرتبط شده است».[۲]

و بین علت و حکمت تفاوت وجود دارد. علت وصفی ظاهر و منضبط است که مناط حکم شرعی است. اما حکمت، مقصد و هدفی است که بخاطر رسیدن به این مقصد، آن حکم تشریع شده است.

برای مثال قصاص یک حکم شرعی است. علت قصاص: قتل عمد است. و حکمت قصاص: حفظ جان‌هاست.

و یا مثلا افطار کردن در رمضان یک حکم شرعی است. علت آن: سفر کردن یا مریض بودن است. و حکمت آن: رفع حرج و مشقت است.

برای همین احکام به علت‌هایشان مرتبط می‌شوند نه به حکمت‌هایشان، برای اینکه ممکن است حکمت، وصفی غیر ظاهر و غیر منضبط باشد. برای مثال کسی که در رمضان مسافر باشد برای او مباح است که افطار کند و حکمت مباح بودن افطار، دفع مشقت است. اما چون مشقت امری نسبی و غیر منضبط است، برای همین شارع حکم را به مشقت مرتبط و مناط نکرده است بلکه حکم را به وصفی ظاهر و منضبط مرتبط و مناط کرده و آن «سفر کردن» است. چون وقتی گفته می‌شود علت افطار نمودن روزه در سفر، «رفع مشقت» است، پس این مشقت با تغییر افراد و زمان‌ها و مکان‌ها تغییر می‌کند و آنچه که برای شخصی معین در زمانی مشخص و مکانی معلوم، «مشقت» محسوب می‌شود (مثلا شخصی در ماه رمضان با شتر در تابستان در بیابان سفر می‌کند) ممکن است برای شخصی دیگر و در زمان و مکانی دیگر مشقت محسوب نشود (مثلا شخصی در رمضان در مدت سه ساعت با هواپیما از کشوری به کشور دیگر منتقل می‌شود). لذا علت افطار نمودن روزه در سفر را به وصفی منضبط معلل نموده‌اند و آن، «سفر کردن» است.

از این رو کسی که می‌گوید: فلان عمل را به نیت عبادت برای فلان مخلوق انجام می‌دهم، در اینجا این سخنش {به نیت عبادت} وصفی ظاهر و مضبط است، و ما و شما اختلافی در اینکه: *"اگر کسی عملی را به نیت عبادت برای یک مخلوق انجام بدهد پس او را عبادت کرده است"* نداریم، بلکه اختلاف در حکمت و مقصد و هدف عبادت، و فهم عبارت {نیت عبادت} است، که وهابیت می‌گویند: حکمت عبادت، به غایت و نهایت رساندن خضوع و تذلل و حب است، و ما می‌گوییم: حکمت عبادت، اعتقاد داشتن به ربوبیت آن کسی است که برایش خضوع و تذلل و حب شده است.

۲- عبد الكريم زيدان: الوجيز في أصول الفقه، ط ۷ (مؤسسة الرسالة، بيروت، ۱۴۲۰ هـ) ص ۲۰۳.

عرض:

و در ادامه یعنی صفحه ۴ می‌گوید: {بنابر توضیحات فوق، می‌توان به صورت موجزتر تعریف عبادت را اینگونه بیان نمود: «عبادت از مجموعه‌ی اعمال باطنی و ظاهری است که از غایت ذل و نهایت خضوع در قلب سرچشمه می‌گیرد»}.

نقد:

می‌گویم: پس طبق این تعریف، تذلل و خضوعی جزئی و کم که برای تقرب به موجودی که اعتقاد به ربوبیتش دارد انجام می‌شود، عبادت محسوب نمی‌شود و در این تعریف نمی‌گنجد! در حالی که قطعاً چنین تذلل و خضوع و حب کم و جزئی نیز عبادت است. و حب و خضوع و تذلل صحابه برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم در نهایت خود بود[3] اما عبادت پیامبر محسوب نمی‌شد. و شدت و

۳- چنانکه در صحیح بخاری به روایت مِسْوَرِ بن مَخْرَمَه و مروان رضی الله عنهما، در طی حدیثی طولانی در جریان صلح حدیبیه، مغیره بن شعبه رضی الله عنه قبل از اسلام آوردنش، رفتار صحابه با پیامبر صلی الله علیه وسلم را اینگونه توصیف کرده است: «إِنَّ عُرْوَةَ جَعَلَ يَرْمُقُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ - صلى الله عليه وسلم - بِعَيْنَيْهِ قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا تَنَخَّمَ رَسُولُ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - نُخَامَةً إِلاَّ وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ، فَرَجَعَ عُرْوَةُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيْ قَوْمِ وَاللَّهِ لَقَدْ وَفَدْتُ عَلَى الْمُلُوكِ، وَوَفَدْتُ عَلَى قَيْصَرَ وَكِسْرَى وَالنَّجَاشِيِّ، وَاللَّهِ إِنْ رَأَيْتُ مَلِكًا قَطُّ يُعَظِّمُهُ أَصْحَابُهُ مَا يُعَظِّمُ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ - صلى الله عليه وسلم - مُحَمَّدًا، وَاللَّهِ إِنْ تَنَخَّمَ نُخَامَةً إِلاَّ وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ».

ترجمه: «عروه، دو چشمی به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم نظر دوخته بود. بخدا سوگند، هر بار که رسول خدا صلی الله علیه وسلم آب دهان می‌انداخت، یکی از یارانش، آن را با کف دست می‌گرفت و به صورت و بدن خود می‌مالید. و هرگاه، به آنها دستوری می‌داد، بی‌درنگ، اطاعت می‌کردند و هر وقت، وضو می‌گرفت، بخاطر آب وضویش، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند. و هنگام سخن گفتن، صدایشان را پایین می‌آوردند. و بخاطر تعظیم پیامبر صلی الله علیه وسلم، هنگام نگاه کردن، به او خیره نمی‌شدند. زمانی که عروه نزد دوستانش برگشت، گفت: ای مردم! سوگند به

میزان خضوع و تذلل و حبی (که باید وصفی ظاهر و منضبط هم باشد) و قرار است اگر به آن اندازه برسد پس به غایت خود رسیده باشد، کاملا نسبی و غیر منضبط است و تعیین اندازۀ آن اجتهادی و ظنی است و هرکس می‌تواند با ظن و گمانش دیگری را متهم کند که او خضوع و تذللش برای یک مخلوق را به غایت رسانده و با ظن و گمانش، ایمان و توحید و اسلامی که به یقین برای او ثابت شده است را با شک و گمانش زایل کند، در حالی‌که الیقین لا یزول بالشک. پس ثابت می‌شود که حکمت از عبادت، تنها و صرفاً، رساندن خضوع و تذلل و حب، به غایت و نهایتش نیست، بلکه حتی اگر کوچک‌ترین و کمترین خضوع و تذلل و حبی که به نیت تقرب به موجودی که اعتقاد به ربوبیشت دارد انجام بشود نیز عبادت خواهد بود، و ثابت می‌شود که حکمت از عبادت، اعتقاد داشتن به ربوبیت معبود است. و ثابت می‌شود که ذل و خضوع و محبتی که مفهوم تنسک و تدین بر آن استوار است، باید متصف به ربوبیت باشد.

و در واقع هر گونه عملی از خضوع و تذلل و حب که برای تقرب به موجودی که اعتقاد به ربوبیتش داری انجام بشود، حال آن عمل چه بسیار جزئی و کم باشد و چه شدید و زیاد باشد، پس اطلاق نهایت و غایت خضوع و تذلل و حب بر آن صحیح است چراکه از اعتقاد و باور درونی‌اش به ربوبیت آن موجود سرچشمه گرفته است و قطعاً منظور علمای قدیم که عبادت را به نهایت و غایت خضوع و تذلل توصیف کرده‌اند، این بوده که برای آن موجود اعتقاد به داشتن صفات و خصائص ربوبیت داشته باشد. چون عبارت «غایت و نهایت خضوع و تذلل» محتمل الدلاله است و بر دو چیز دلالت می‌کند.

یکی: توصیفی ضمنی برای اعتقاد داشتن به ربوبیت است.

خدا، من نزد پادشاهان مختلف، قیصر، کسری و نجاشی رفته‌ام، ولی هرگز ندیده‌ام که یارانشان به آنها احترامی بگذارند که یاران محمد صلی الله علیه وسلم به او می‌گذارند. بخدا سوگند که هرگاه، آب دهان می‌انداخت، یکی از یارانش آن را با کف دست می‌گرفت و به صورت و بدن خود، می‌مالید. و هر وقت، به آنها دستوری می‌داد، بلا فاصله اطاعت می‌کردند. و هرگاه، وضو می‌گرفت، برای دست‌یابی به آب وضویش، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند و هنگامی‌که در حضور ایشان سخن می‌گفتند، صدایشان را پایین می‌آوردند. و بخاطر تعظیم وی، هنگام نگاه کردن، به او خیره نمی‌شدند». صحیح بخاری (۲۷۳۱).

این نوع رفتار صحابه رضی الله عنهم با پیامبر صلی الله علیه وسلم بدون شک نهایت محبت و دوست‌داشتن و نهایت تعظیم و کُرنش است، اینکه آب دهانش را به سر و صورت خود بمالند و بر سر آب وضویش نزدیک باشد که با هم درگیر شوند و از فرط تعظیم هنگام صحبت‌کردن با ایشان، رو در رو به چشمانش نگاه نکنند و صدایشان را بالاتر از صدای ایشان نکنند، و هربار که به کاری امر می‌شدند بلافاصله اطاعت امر کنند، بدون شک همۀ اینها نشانۀ کمال محبت و کمال تعظیم صحابه برای پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

دوم: توصیفی برای ظاهر عمل خضوع و تذلل و حب است که به گمان بیننده به نهایت و غایت خود رسیده است.

که اولی صحیح است و متاسفانه ظاهربینان وهابیت سخن علما را نقل می‌کنند ولی آن را به درستی فهم نمی‌کنند. و دومی اشتباه است چون بر ظن و گمان و ادعا و افترا استوار است، و سبحان الله چگونه می‌توان با ظن و گمان کسی را تکفیر کرد و متهم به شرک در عبادت کرد که اسلامش به یقین ثابت شده است؟

ابن بطال المالکی رحمه الله (متوفی ۴۴۶ هجری) می‌گوید: «من ثبت له عَقدُ الإسلام بیقین لم یحکم له بالخروج منه إلا بیقین».

ترجمه: «کسی که به یقین پیوند اسلام برایش ثابت شده باشد، جز به یقین هم حکم به خروج او از اسلام داده نمی‌شود».[٤]

و ابن حزم رحمه الله (متوفی ۴۵۶ هجری) می‌گوید: «والحق هو: أن کل من ثبت له عقد الإسلام، فإنه لا یزول عنه إلا بنص أو إجماع، وأما بالدعوی والإفتراء فلا».

ترجمه: «حق این است که هرکس پیمان اسلام برایش ثابت شده باشد پس این پیمان جز با نص یا اجماع از او زایل نمی‌شود. و اما با ادعا و افترا پس نه».[٥]

و امام الغزالی رحمه الله (متوفی ۵۰۵ هجری) می‌گوید: «والذي ینبغي أن یمیل المحصل إلیه الاحتراز من التکفیر ما وجد إلیه سبیلاً. فإن استباحة الدماء والأموال من المصلین إلی القبلة المصرحین بقول لا إله إلا الله محمد رسول الله خطأ، والخطأ في ترك ألف کافر في الحیاة أهون من الخطأ في سفك محجمة من دم مسلم... وثبت أن العصمة مستفادةٌ من قول لا إله إلا الله قطعاً، فلا یُرفع ذلك إلا بقاطع».

ترجمه: «آنچه شایسته است که به آن برسیم، تا جایی که امکان دارد دوری و احتراز از تکفیر است، برای اینکه مباح کردن خون‌ها و اموال کسانی که به سوی قبله نماز می‌خوانند و به لا اله الا الله و محمد رسول الله تصریح می‌کنند اشتباه است، و اشتباه کردن در ترک هزار کافر در زندگی آسان‌تر از ریختن کمی از خون مسلمانی است... (تا آنجا که می‌گوید) و ثابت شده که معصوم و محفوظ شدن

۴- شرح صحیح البخاری از ابن بطال (۵۸۵/۸).

۵- الفصل از ابن حزم (۱۳۸/۳).

(خون و مال) بطور قطع از قول لا إله إلا الله مستفاد می‌شود، و چنین عصمتی جز با دلیل قاطع از بین نمی‌رود».[6]

و ابو عبد الله القرطبی رحمه الله (متوفی ۶۷۱ هجری) می‌گوید: «ودماء المسلمين محظورة، لا تستباح إلا بيقين، ولا يقين مع الاختلاف».

ترجمه: «ریختن خون مسلمانان ممنوع و قدغن شده است و ریختن خونشان جز با داشتن دلیل یقینی مباح نمی‌شود، و با وجود داشتن اختلاف، یقینی وجود نخواهد داشت».[7]

و ابن الشاط المالکی رحمه الله (متوفی ۷۲۳ هجری) می‌گوید: «التكفير لا يصح إلا بقاطعٍ سمعيٍّ».

ترجمه: «تکفیر کردن، جز با داشتن دلیل قطعی از کتاب و سنّت و اجماع، جایز نمی‌باشد».[8]

عرض:

سپس در همان صفحه مقتضای تعریف فوق را چنین بیان کرده و نوشته است: {مقتضای تعریف فوق اینست که در مفهوم عبادت، اعتقاد به یکی از معانی و صفات ربوبیت در معبود و استقلالیت و تأثیر آن بر اراده‌ی الله، شرط نمی‌باشد، یعنی شرط نیست که یک عابد به موجودیت برخی از معانی و صفات ربوبیت در معبودش باور داشته باشد و معتقد باشد که معبودش استقلالیت دارد و می‌تواند بر اراده‌ی الله تأثیری داشته باشد، بلکه **تنها نهایت ذل و خضوع با غایت محبت شرط است**}.

نقد:

می‌گویم: اثبت العرش ثم انقش! ابتدا باید صحت تعریف فوق را ثابت کنی و به شبهات حول آن پاسخ بدهی و اعتراضات را برطرف کنی و تناقضات را حل کنی، بعد مقتضای آن تعریف را بیان کنی! در حالی که ثابت کردیم آن تعریف جامع و کامل نیست و اشکالات بسیاری داشت و چنین تعریف ناقصی مقتضای تکفیر کردن با ظن و گمان بود. و قطعا نتایجی که بر چنین تعریف ناقصی بنا شود

۶- الاقتصاد في الاعتقاد از الغزالی (۳۰۵-۳۰۶).

۷- الجامع لأحكام القرآن از القرطبی - چاپ مؤسسه الرساله- (۲۷۹/۲).

۸- إدرار الشروق على أنواء الفروق، مشهور به حاشية ابن الشاط على فروق القرافي - بحاشية الفروق للقرافي- تحقيق عمر حسن القيام، چاپ موسسه الرساله سال ۱۴۲۴ هجری، (۲۳۷/۴).

نیز باطل و اشتباه است. چون چنانکه پیشتر گفتیم کمیت و کیفیت این نهایت ذل و خضوع با غایت محبت، قابل اندازه گیری نیست و وصفی ظاهر و منصبط نیست. و از شما می‌پرسیم: مرز بین آن خضوع و تذللی که عبادت نیست با آن خضوع و تذللی که عبادت است چیست و چقدر است؟ قطعا نمی‌توان تعداد و مقدار و میزان مشخص و معینی را به عنوان مرزی قرار داد که اگر خضوع و تذلل بیشتر از آن تعداد و مقدار و میزان شد، عبادت رخ داده باشد و اگر کمتر از آن بود عبادت رخ نداده باشد! چون چنین مرزی، نسبی و ظنی است و وصفی ظاهر و منضبط نیست و هرکس می‌تواند با ظن و گمانش دیگری را به رسیدن به آن مرز در تذلل و خضوع متهم کند و بی‌پروایانه مسلمانانی که اسلام و توحیدشان به یقین ثابت شده است را با شک و گمانش به شرک و عبادت غیر الله متهم کند. در حالی که قاعدۀ مجمع علیه این است که الیقین لا یزول بالشک.

وقتی آن حد و اندازه و مرزی که قرار است اگر از آن حد تجاوز شود عبادت رخ داده باشد، وقتی چنین حدی، نسبی است و در وصفی ظاهر و منضبط نمی‌گنجد پس چگونه با چنین شکی، می‌توان به یقین گفت که آن شخص با تذلل و خضوعش عبادت کرده است؟ آیا چنین تعریفی مقتضای ظاهربینی و عدم درک روح عبادت و مطابق طرز تفکر خوارجی که قرآن می‌خوانند اما از حنجره‌شان پایین‌تر نمی‌رود نیست؟ فتأمل!

عرض:

سپس در صفحۀ ۵ نوشته است: {دلایلی که می‌گوید اعتقاد ربوبیت برای معبود در مفهوم عباد شرط نیست، زیادند و ذکر همگی آنها خارج از موضوع بحث می‌باشد، اما در اینجا به مختصری از آنها اشاره می‌کنیم}.

نقد:

می‌گویم: دلایلی که ادعا می‌کنی زیادند، و سپس از میان آنها پنج مورد را آورده‌ای نشان می‌دهد که این پنج مورد اصلی‌ترین دلایل هستند که متاسفانه همین پنج مورد نیز بر چیزی خلاف آنچه وهابیت تصور می‌کنند دلالت دارند! یعنی حتی این دلایل را نیز به درستی فهم نکرده‌ای بلکه متاسفانه ابتدا به چیزی معتقد شده‌ای (دفاع بی‌دلیل از وهابیت در خارج نمودن ربوبیت از تعریف عبادت)

سپس برایش دلیل جمع می‌کنی و آن دلایل را به زور و با تاویل فاسد و غیر منطقی بر عقیده‌ات حمل می‌کنی. چنانکه در ادامه توضیح خواهیم داد.

عرض:

می‌گوید: {دلیل اول: قوم ابراهیم علیه السلام بت‌ها را با تقلید از پدران خود عبادت می‌کردند؛ اما به این اعتراف داشتند که این بت‌ها نفع و ضرری به آنها نمی‌رساند، با این حال، الله متعال آنها را مشرک معرفی نموده است}.

نقد:

می‌گویم: پیشتر در قسمت هفتم از سلسله مقالات هداية الخوارج في تصحيح الكوارث، تحت عنوان «نقد کتاب تحقيقُ الإفادةِ بتَحريرِ مَفهومِ العِبادةِ از سلطان العمیری دربارۀ کیفیت شرک مشرکان قوم ابراهیم علیه السلام»، به این شبهه پاسخ داده‌ام و به آنجا مراجعه کنید!

و در اینجا بطور خلاصه می‌گویم: چنین ادعایی دروغ بستن بر مشرکان زمان ابراهیم علیه السلام و تحریف قرآن می‌باشد، و این عادت کسانی است که ابتدا به چیزی معتقد می‌شوند سپس برایش به دنبال دلیل می‌گردند، در حالی که در قرآن کریم دربارۀ مشرکان قوم ابراهیم علیه السلام آمده است که آنها ابراهیم را از ضرر و زیان رساندن بت‌هایشان به او می‌ترسانیدند. و حتی دیوانگان و مجانین نیز حاضر نیستند چیزی را عبادت کنند که هیچ نفع و ضرری به آنها نمی‌رساند!

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَحَآجَّهُۥ قَوۡمُهُۥۚ قَالَ أَتُحَٰٓجُّوٓنِّي فِي ٱللَّهِ وَقَدۡ هَدَىٰنِۚ وَلَآ أَخَافُ مَا تُشۡرِكُونَ بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَشَآءَ رَبِّي شَيۡـٔٗاۚ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمًاۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ٨٠ وَكَيۡفَ أَخَافُ مَآ أَشۡرَكۡتُمۡ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمۡ أَشۡرَكۡتُم بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ عَلَيۡكُمۡ سُلۡطَٰنٗاۚ فَأَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ أَحَقُّ بِٱلۡأَمۡنِۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨١﴾ [الأنعام: ۸۰-۸۱]

«و قومش با وی به مجادله و ستیز پرداختند، گفت: آیا دربارۀ الله با من مجادله و ستیز می‌کنید؛ در حالی‌که مرا هدایت کرده است؟! و من از آنچه با او شریک قرار می‌دهید، نمی‌ترسم، مگر پروردگارم چیزی را بخواهد، علم و دانش پروردگارم همه چیز را در برگرفته است، آیا پند نمی‌گیرید؟!(۸۰) و چگونه از چیزی که شریک او قرار داده‌اید بترسم؟! در حالی‌که شما نمی‌ترسید از آنکه چیزی را شریک الله قرار داده‌اید که هیچ

گونه دلیلی دربارۀ آن بر شما نازل نکرده است. پس اگر می‌دانید، کدام یک از این دو دسته به ایمنی شایسته‌تر است؟(۸۱)».

امام الطبری رحمه الله (متوفی ۳۱۰ هـ) در تفسیرش (۴۹۰/۱۱) می‌گوید: «وَهَذَا جَوَابُ إِبْرَاهِيمَ لِقَوْمِهِ حِينَ خَوَّفُوهُ مِنْ آلِهَتِهِمْ أَنْ تَمَسَّهُ لِذِكْرِهِ إِيَّاهَا بِسُوءٍ فِي نَفْسِهِ بِمَكْرُوهٍ، فَقَالَ لَهُمْ: وَكَيْفَ أَخَافُ وَأَرْهَبُ مَا أَشْرَكْتُمُوهُ فِي عِبَادَتِكُمْ رَبَّكُمْ فَعَبَدْتُمُوهُ مِنْ دُونِهِ وَهُوَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ ».

ترجمه: «و این جواب ابراهیم به قومش است آن هنگام که او را از آلهۀشان ترسانیدند اینکه اگر آنها را به بدی یاد کند به او زیانی می‌رسانند. و ابراهیم به آنان گفت: چگونه از چیزهایی که در عبادت کردن شریک پروردگارتان کرده‌اید و آنها را به جای خدا عبادت می‌کنید بترسیم در حالی که نفع و ضرری نمی‌رسانند؟».[9]

و ثعالبی رحمه الله (متوفی: ۸۷۶ هـ) در تفسیر این آیه به صراحت بیان می‌کند که مشرکان بت‌هایشان را در ربوبیت شریک الله گردانده بودند و می‌گوید: «وَلا أَخافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ، الضميرُ في بِهِ يعودُ على اللهِ والمعنى: ولا أخافُ الأصنامُ التي تشركونَها باللهِ في الربوبيَّة».

ترجمه: «{و من از آنچه با او شریک قرار می‌دهید، نمی‌ترسم} ضمیر در «بِهِ» به الله بر می‌گردد و معنایش این است: و از بت‌هایی که آن‌ها را در ربوبیت با الله شریک می‌کنید، نمی‌ترسم».[10]

و الشوکانی (متوفی ۱۲۵۰ هـ) در فتح القدیر (۱۹۴/۲) می‌گوید: «{وَلا أَخافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ} قَالَ هَذَا لَمَّا خَوَّفُوهُ مِنْ آلِهَتِهِمْ بِأَنَّهَا سَتَغْضَبُ عَلَيْهِ وَتُصِيبُهُ بِمَكْرُوهٍ، أَيْ إِنِّي لَا أَخَافُ مَا هُوَ مَخْلُوقٌ مِنْ مَخْلُوقَاتِ اللهِ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ».

ترجمه: «{من از آنچه با او شریک قرار می‌دهید، نمی‌ترسم} این را هنگامی گفت که آنها او را از آلهۀشان ترسانیدند به اینکه إله‌هایشان بر او غضب می‌گیرند و بلایی بر سر او می‌آورند. یعنی من نمی‌ترسم از مخلوقی که یکی از مخلوقات خداوند است و نه ضرری می‌رساند و نه نفعی».[11]

۹- تفسیر الطبری، ج ۹ ص ۳۶۵.

۱۰- تفسیر الثعالبی، ج ۲ ص ۴۸۷.

۱۱- فتح القدیر، ج ۲ ص ۱۵۳.

و عبد الرحمن ابن سعدی (المتوفی: ۱۳۷۶هـ) از علمای معاصر وهابیت در تفسیرش می‌گوید: «فجعلوا يخوفونه آلهتهم أن تمسه بسوء، وهذا دليل على أن المشركين عندهم من الخيالات الفاسدة والآراء الرديئة ما يعتقدون أن آلهتهم تنفع من عَبَدَها وتَضُر من تركها أو قدح فيها، فقال لهم مبينا لهم أنه ليس عليه شيء من الخوف، وإنما الخوف الحقيقي عليكم فقال: {وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ}».

ترجمه: «به این شکل ابراهیم را از آلههٔشان می‌ترسانیدند به اینکه زیان و بلایی به او برسانند و این دلیلی است بر اینکه مشرکان خیالات فاسد و آراء بی‌ارزشی داشتند و معتقد بودند که آلههٔشان به عبادت کنندگانشان نفع می‌رسانند و به کسی که عبادت آنها را ترک کرده یا عیبی در آن گرفته است، ضرر می‌رسانند. و ابراهیم نیز برای آنان توضیح داده و فرمود که ترسی بر من نیست بلکه ترس حقیقی بر شماست».[۱۲]

و متاسفانه وهابیت آیات قرآن را گزینشی انتخاب می‌کنند و بین آیات قرآن را جمع نمی‌کنند، چون اگر مشرکان صرفاً از نیاکانشان تقلید می‌کردند و اعتقاد به ربوبیت و قدرت نفع و ضرر رساندن بت‌هایشان نداشتند، پس چطور ابراهیم علیه السلام را از بت‌هایشان می‌ترسانیدند؟ چرا مانند آن قومی عمل می‌کنید که قرآن می‌خواندند اما از حنجرهٔشان پایین‌تر نمی‌رفت!

همچنین قوم مشرک ابراهیم علیه السلام از بت‌هایشان رزق و روزی می‌خواستند که این نشان می‌دهد آنها برای بت‌هایشان ربوبیت قائل بودند، چنانکه خداوند متعال دربارهٔ آنان می فرماید: ﴿وَإِبْرَٰهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱتَّقُوهُ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ۝١٦ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوْثَٰنًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ ٱلَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَٱبْتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزْقَ وَٱعْبُدُوهُ وَٱشْكُرُواْ لَهُۥٓ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ۝١٧﴾ [العنكبوت: ۱۶-۱۷]

«و ابراهیم را هنگامی که به قومش گفت: الله را بپرستید و از او بترسید، که اگر بدانید این برای شما بهتر است(۱۶) شما به جای الله فقط بت‌هایی را می‌پرستید، و دروغی (بزرگ) به هم می‌بافید، بی‌گمان کسانی را که به جای الله می‌پرستید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند، پس روزی را تنها (از) نزد الله طلب کنید، و او را بپرستید، و شکر او را بجای آورید، که به سوی او باز گردانیده می‌شوید(۱۷)».

۱۲- تیسیر اللطيف المنان في خلاصة تفسير القرآن ، ج ۱ ص ۲۰۰.

وجه دلالت آیه این است که مشرکان معتقد بودند که علاوه بر اینکه الله رزق می‌دهد، إله‌هایشان هم می‌توانند به آن‌ها رزق بدهند، به همین خاطر برای به دست آوردن رزقی که فکر می‌کردند در دست إله‌هایشان است، إله‌هایشان را عبادت می‌کردند.

امام الطبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يَقُولُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: إِنَّ أَوْثَانَكُمُ الَّتِي تَعْبُدُونَهَا، لَا تَقْدِرُ أَنْ تَرْزُقَكُمْ شَيْئًا {فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ} يَقُولُ: فَالْتَمِسُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ لَا مِنْ عِنْدِ أَوْثَانِكُمْ».

ترجمه: «خداوند که بزرگ است ثنای او می‌فرماید: بت‌هایی که عبادتش می‌کنید نمی‌توانند شما را رزق و روزی بدهند {پس روزی را نزد الله طلب کنید} می‌فرماید: رزق را از نزد الله بجویید نه از نزد بت‌هایتان».[۱۳]

و اگر مشرکان قوم ابراهیم علیه السلام، رزق و روزی را از نزد بت‌هایشان نمی‌خواستند، پس خداوند به آنان ایراد نمی‌گرفت و نمی‌گفت که روزی را فقط از نزد الله طلب کنید.

و به همان شکل ابو محمد مکی مالکی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «ثم قال: {إِنَّ الذين تَعْبُدُونَ مِن دُونِ الله لاَ يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً} يعني الأصنام التي عبدوها من دون الله لا تقدر لهم على نفع فترزقهم. {فابتغوا عِندَ الله الرزق} أي: التمسوا من عند الله الرزق لا من عند الأوثان».

ترجمه: «سپس فرمود: {بی‌گمان کسانی را که به جای الله می‌پرستید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند} یعنی بت هایی که به جای الله آن‌ها را عبادت می‌کنند قادر بر هیچ نفع رساندنی نیستند تا اینکه بخواهند به آن‌ها رزق بدهند. {پس روزی را تنها (از) نزد الله طلب کنید} یعنی رزق و روزی را از نزد الله بجویید نه از نزد بت ها».[۱۴]

و ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «{فَابْتَغُوا} أَيْ: فَاطْلُبُوا {عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ} أَيْ: لَا عِنْدَ غَيْرِهِ، فَإِنَّ غَيْرَهُ لَا يَمْلِكُ شَيْئًا».

۱۳- تفسیر طبری، ج ۱۸ ص ۳۷۵. ناشر: دار الهجر.

۱۴- تفسیر الهداية الى بلوغ النهاية، ج ۹ ص ۵۶۱۱.

ترجمه: «{پس بجویید} یعنی: طلب کنید {رزق را نزد الله} یعنی: نه نزد غیر او، برای اینکه غیر او مالک چیزی نیست».[۱۵]

و ابن عاشور رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَتَنْكِيرُ رِزْقاً فِي سِيَاقِ النَّفْيِ يَدُلُّ عَلَى عُمُومِ نَفْيِ قُدْرَةِ أَصْنَامِهِمْ عَلَى كُلِّ رِزْقٍ وَلَوْ قَلِيلًا. وَتَفْرِيعُ الْأَمْرِ بِابْتِغَاءِ الرِّزْقِ مِنَ اللهِ إِبْطَالٌ لِظَنِّهِمُ الرِّزْقَ مِنْ أَصْنَامِهِمْ».

ترجمه: «و نکره آمدن کلمهٔ "رزق" در سیاق نفی رازقیت از بت‌ها، دلالت بر نفی نمودن عموم قدرت بت‌ها بر هرگونه رزقی است؛ اگرچه رزق کمی هم باشد. و به دنبال آن آمدن "طلب کردن رزق از الله" باطل نمودن ظن و گمان آنان است که گمان می‌کردند رزق از طرف بت‌هایشان است».[۱۶]

چنانکه می‌بینید علما در تفسیر این آیه چیزی برداشت نکرده و نفهمیده‌اند جز اینکه این آیه بر این دلالت دارد که مشرکان قوم ابراهیم علیه السلام رزق را از نزد بت‌هایشان هم می‌خواستند و خداوند در این آیه بر آنان انکار ورزیده و فرموده رزق و روزی را از بت‌هایتان نخواهید بلکه تنها از الله بخواهید.

به این شکل دلیل اول جناب آقای صبغت الله عاکف مبنی بر اینکه مشرکان بت‌هایشان را عبادت می‌کردند بدون اینکه برای آنها ربوبیت قائل باشند بطور کامل و واضح رد شد. چون او گمان کرده که مشرکان قوم ابراهیم علیه اسلام فقط از روی تقلید از نیاکانشان بت‌هایشان را عبادت می‌کردند و برای بت‌هایشان ربوبیت و قدرت نفع و ضرر رساندن قائل نبودند، ما نیز طبق آیات قرآن کریم ثابت کردیم که مشرکان، ابراهیم علیه السلام را از خطر و ضرر و زیان و آسیب‌رسانی بت‌هایشان به او می‌ترسانیدند و نیز از بت‌هایشان رزق و روزی می‌خواستند که ثابت می‌کند آنها معتقد به ربوبیت بت‌هایشان بودند.

عرض:

آقای صبغت الله عاکف در ادامه می‌گوید: {دلیل دوم: بنی اسرائیل از موسی علیه السلام نخواسته بودند برای آنها بت‌هایی بسازد، که دارای صفات ربوبیت باشند و تصرفی مبنی بر استقلالیت و تأثیرگذاری بر اراده‌ی الله داشته باشند... بنابراین از او خواستند که به عنوان پیامبر و فرستاده‌ی الله

۱۵- تفسیر ابن کثیر، ج ۶ ص ۲۶۹.

۱۶- تفسیر التحرير والتنوير، ج ۲۰ ص ۲۲۵.

برای آنها بت‌هایی بسازد که عبادت آنها مشروع گردد... قومش از او تشریع عبادت چیزی را می‌خواستند که آنها را به الله نزدیک کند}.

نقد:

می‌گویم: در کمال شگفتی این نیز بخاطر فهم اشتباه شما از آن ماجرا بوده است! چون قوم موسی علیه السلام درخواست إلهی من دون الله نکردند تا با عبادت آن الهها به الله تقرب جسته باشند، بلکه آنها درخواست صنم و مجسمه و سنبلی از الله کردند تا با عبادت کردن آن صنم، الله متعال را عبادت کرده باشند. چون آن هنگام که بنی اسرائیل از دریا عبور کردند، آنها قومی را دیدند که اصنامی به شکل مجسمۀ گاو را می‌پرستند، چنانکه ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: وَكَانُوا يَعْبُدُونَ أَصْنَامًا عَلَى صُوَرِ الْبَقَرِ، فَلِهَذَا أَثَارَ ذَلِكَ شُبْهَةً لَهُمْ فِي عِبَادَتِهِمُ الْعِجْلَ بَعْدَ ذَلِكَ».

ترجمه: «ابن جریج می‌گوید: آنها (یعنی کسانی که بنی اسرائیل بعد از گذر کردن از دریا آنها را دیدند) اصنامی در شکل و مجسمۀ گاو را عبادت می‌کردند، و برای همین این شبهه‌ای برای بنی اسرائیل شد و بعد از آن گوساله را عبادت کردند».[17]

و از این رو به موسی علیه السلام گفتند که: همانطور که آنها برای إله‌هایشان مجسمه و صنم‌هایی در شکل گوساله و... دارند و با عبادت کردن آن صنم‌ها، إله‌هایشان را عبادت می‌کنند، پس ای موسی برای ما نیز صنمی از الله قرار بده تا با عبادت کردن آن صنم، الله را عبادت کرده باشیم. چنانکه خداوند متعال دربارۀ بنی اسرائیل فرموده است: ﴿وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتَوۡاْ عَلَىٰ قَوۡمٖ يَعۡكُفُونَ عَلَىٰٓ أَصۡنَامٖ لَّهُمۡۚ قَالُواْ يَٰمُوسَى ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ ١٣٨﴾ [الأعراف: ١٣٨]

«و ما بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم، آنگاه بر گروهی گذشتند که اطراف اصنام خود با تواضع و فروتنی گرد آمده بودند. گفتند: ای موسی! برای ما (نیز) إلهی قرار ده، همان‌گونه که آنها إله‌هایی دارند. (موسی) گفت: حقا، شما گروهی نادان و جاهل هستید».

۱۷- تفسیر ابن کثیر، ج ۳ ص ۴۶۷.

پس بنی اسرائیل، صنم را سنبل و نماد إله می‌دانستند. و صنم نیز مجسمه‌ای است که مشرک معتقد است إله در آن حلول کرده یا رمزی برای إله است، و بنی اسرائیل نگفتند: ای موسی إلهی غیر از الله خالق آسمان‌ها و زمین برای ما قرار بده تا او را بجای الله و من دون الله عبادت کنیم! بلکه در واقع بنی اسرائیل گفتند: ای موسی به همان شکلی که آنها برای إله‌هایشان صنم‌هایی دارند، برای ما نیز صنمی از الله قرار بده تا آن صنم را با چشم سر ببینیم و آن صنم را عبادت کنیم و مقصودمان از عبادت آن صنم، عبادت کردن الله خالق آسمان‌ها و زمین باشد.

و فعل السامری در غیاب موسی نیز گویای همین حقیقت است، چون السامری صنمی از الله متعال در شکل گوساله برای بنی اسرائیل ساخت و گفت: این همان إله موسی است، و به عبادت کردن او دعوت کرد. در واقع سامری برای بنی اسرائیل إلهی من دون الله و إلهی غیر از إله موسی نیاورده بود، بلکه ادعا کرد که این گوساله همان إله شما و إله موسی است؛ چنانکه خداوند متعال دربارۀ او می‌فرماید: ﴿فَأَخۡرَجَ لَهُمۡ عِجۡلٗا جَسَدٗا لَّهُۥ خُوَارٞ فَقَالُواْ هَٰذَآ إِلَٰهُكُمۡ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ٨٨﴾ [طه: ۸۸]

«آنگاه (سامری) برای آنها مجسمۀ گوساله‌ای که صدایی (چون صدای گوساله) داشت، پدید آورد، پس (سامری و پیروانش به مردم) گفتند: این إله شما، و إله موسی است، که آن را فراموش کرده است».

امام الطبری رحمه الله در تفسیر ﴿فَنَسِيَ﴾ [طه: ۸۸] می‌گوید: «وَالَّذِي هُوَ أَوْلَى بِتَأْوِيلِ ذَلِكَ الْقَوْلِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ عَنْ هَؤُلَاءِ، وَهُوَ أَنَّ ذَلِكَ خَبَرٌ مِنَ اللهِ عَزَّ ذِكْرُهُ عَنِ السَّامِرِيِّ أَنَّهُ وَصَفَ مُوسَى بِأَنَّهُ نَسِيَ رَبَّهُ، وَأَنَّهُ رَبُّهُ الَّذِي ذَهَبَ يُرِيدُهُ هُوَ الْعِجْلُ الَّذِي أَخْرَجَهُ السَّامِرِيُّ، لِإِجْمَاعِ الْحُجَّةِ مِنْ أَهْلِ التَّأْوِيلِ عَلَيْهِ».

ترجمه: «رأی و تاویل درست دربارۀ این آیه این است که خداوند متعال دربارۀ السامری خبر داده که او موسی را چنین توصیف کرد که موسی پروردگارش را فراموش کرده است و آن پروردگاری که برای یافتنش (به کوه طور) رفته است همین گوساله‌ای است که السامری آن را بیرون آورده است، و اهل تاویل بر این تاویل اجماع دارند».[۱۸]

۱۸- تفسیر الطبری، ج ۱۶ ص ۱۴۲.

و ابن ابی زمنین رحمه الله می‌گوید: «فَقَالَ عَدُوُّ اللهِ: {هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فنسي} أَيْ: نَسِيَ مُوسَى، الْمَعْنَى: أَنَّ مُوسَى طَلَبَ هَذَا وَلَكِنَّهُ (نَسِيَهُ) وَخَالفهُ فِي طَرِيق آخر».

ترجمه: «دشمن خدا السامری گفت: {این إله شما، و إله موسی است که آن را فراموش کرده است} یعنی موسی آن را فراموش کرده است. معنایش این است که موسی همین (گوساله) را خواسته است، اما {آن را فراموش کرده است} و در راه دیگری به طلب آن رفته است».[19]

فخر الدین الرازی رحمه الله می‌گوید: «أَنَّ هَذَا قَوْلُ السَّامِرِيِّ وَصَفَ بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْمَعْنَى أَنَّ هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ مُوسَى أَنَّ هَذَا هُوَ الْإِلَهُ فَذَهَبَ يَطْلُبُهُ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ وَهُوَ قَوْلُ الْأَكْثَرِينَ».

ترجمه: «این، سخن سامری است که موسی علیه السلام را به آن وصف کرده است و معنایش این است که این (گوساله) إله شما و اله موسی است و موسی فراموش کرده که این همان إله است و رفته و او را در جایی دیگر (یعنی در میعادگاه کوه طور) طلب کند. و این قول، قول اکثریت است».[20]

و الشوکانی رحمه الله می‌گوید: «وَأَخْرَجَ الْفِرْيَابِيُّ وَعَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ وَابْنُ الْمُنْذِرِ وَابْنُ أَبِي حَاتِمٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ: هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسى فَنَسِيَ قَالَ: فَنَسِيَ مُوسَى أَنْ يذكر لكم أن هذا إلهه».

ترجمه: «الفریانی و عبد بن حمید و ابن المنذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی الله عنه تخریج کرده‌اند که او دربارهٔ این فرمودهٔ خداوند متعال: {این إله شما، و إله موسی است که آن را فراموش کرده است} گفته است: موسی فراموش کرده که به شما بگوید این (گوساله) إله اوست».[21]

و پیشتر در مقالهٔ «ارتباط اصنام و اوثان با ذات انواط و تشابه آن با داستان بنی اسرائیل» بطور مفصل این مساله را توضیح داده‌ام و به آنجا نیز مراجعه شود.

پس بدان که بنی اسرائیل إلهی من دون الله را از موسی نخواسته بودند تا آن إله را در حالی که برایش ربوبیتی قائل نیستند عبادت کنند و با عبادت آن إله، به الله نزدیک شوند! آنها چنین کاری نکرده بودند تا اینکه شما بخواهید از کاری که نکرده‌اند چنین نتیجه بگیرید که می‌شود بدون اینکه برای یک چیز ربوبیت قائل بود آن را به عنوان إله عبادت کرد! و سپس برای اثبات آن به فهم اشتباه

۱۹- تفسیر القرآن العزیز، ج ۳ ص ۱۲۳.

۲۰- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۲ ص ۹۰.

۲۱- تفسیر فتح القدیر، ج ۳ ص ۴۵۱.

و خطایتان از ماجرای السامری استناد کنید! بلکه این فهم و برداشت شما تحریف آشکار تاریخ و مخالفت صریح با قرآن و با جمهور مفسران و علما و امامان اهل سنت در فهم و تفسیر آن آیات و آن واقعه است! بلکه چنانکه توضیح دادیم السامری، گوساله‌ای را در غیاب موسی علیه السلام بیرون آورد و گفت این همان إله شما و إله موسی است، و نگفت این إلهی غیر از إله شما و إله موسی است. و السامری گوساله را بعنوان صنم الله متعال بیرون آورد و آنها آن گوساله را (العیاذ بالله) خود الله می‌دانستند و صنم و سنبل و نماد الله می‌دانستند، و با عبادت آن صنم در واقع قصد عبادت الله را داشتند، نه اینکه معتقد باشند این إلهی غیر از الله است و سپس آن را به جهت نزدیک گرداندنشان به الله عبادت کنند.

پس ثابت شد که دلیل دوم او نیز دلالتی بر ادعایش نداشته و مانند دیگر موارد ناشی از فهم اشتباه و عدم جمع بین آیات و عدم مراجعه به تفاسیر اهل سنت است. اما همواره کسانی هستند که جلوی تحریف افراطیان و ادعاهای دروغِ باطل‌گرایان و تأویل جاهلان را بگیرند؛ چنانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: «يَحْمِلُ هَذَا العِلْمَ مِنْ كُلِّ خَلَفٍ عُدُولُهُ يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الغَالِينَ وَانْتِحَالَ المُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الجَاهِلِينَ».

ترجمه: «این علم را در هر دوره‌ای عادلان آن حمل می‌کنند، تا تحریف افراطیان و ادعاهای دروغِ باطل‌گرایان و تأویل جاهلان را از آن دور نمایند».[۲۲]

و از الله متعال می‌خواهم که این حقیر را در این نوشته جزو آن دسته که جلوی تحریف افراطیان و ادعاهای دروغِ باطل‌گرایان و تأویل جاهلان را می‌گیرند قرار داده باشد.

عرض:

سپس می‌گوید: {دلیل سوم: الله متعال خبر می‌دهد که اصل گمراهی کفار بر می‌گردد به اینکه آنها الله را با خلق او مساوی قرار داده بودند: ﴿تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ۝٩٧ إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ

۲۲- البیهقی در سنن الکبری (۳۵۳/۱۰) حدیث شماره (۲۰۹۱۱ و ۲۰۹۱۲)مسند البزار (۲۴۲/۱۶)، شماره حدیث (۹۴۲۳ و ۹۴۲۹)، الطحاوی در شرح مشکل الآثار (۱۷/۱۰) شماره حدیث (۳۸۸۴)، الآجری در الشریعه شماره (۱ و ۲)، الطبرانی در مسند الشامیین (۳۴۴/۱) حدیث شماره (۵۹۹) و... این حدیث را تخریج کرده اند. و امام احمد آن را صحیح دانسته است، رک: لسان المیزان، ج ۱ ص ۳۱۲.

ٱلۡعَٰلَمِينَ﴿٩٨﴾: (به الله سوگند ما در گمراهی آشکاری بوده‌ایم. آن زمان که ما شما (معبودان دروغین) را با پروردگار جهانیان (در عبادت و طاعت) برابر می‌دانستیم)... کسی که در سخنان مفسرین تدبر نماید، می‌بیند که برخی این مساوات را در عبادت، برخی در طاعت و برخی در تعظیم دانسته‌اند و تعدادی هم آن را به مطلق مساوات تفسیر نموده‌اند؛ اما هیچ کسی از آنها نگفته است که این عبادت نیست، مگر اینکه یکی از معانی ربوبیت را مبنی بر استقلالیت و تأثیرگذاری بر اراده و ذات الله، برای آن معبود خود قایل شود}.

نقد:

می گوییم: قرآن برای ترسیم و تفهیم و تبیین مفهوم عبادت، تنها این یک آیه را ندارد و مفسران اهل سنت نیز دربارۀ مفهوم عبادت و شرط بودن ربوبیت برای آن، تنها در زیر این یک آیه نبوده که جا برای سخن گفتن داشته باشند و اگر شما اقوال مفسران را به درستی می‌خواندی و بین آیات قرآن و اقوال مفسران را جمع می‌بستی، آن موقع قطعاً می‌دیدی که ادعایت تا چه اندازه اشتباه و زننده است. و حتی همین مفسرانی که از آنها یاد کرده‌ای در تفسیر این آیه گفته‌اند که مشرکان، بت‌هایشان «در استحقاق عبادت» و در مستحق بودنشان به عبادت، با الله مساوی و برابر دانسته‌اند؛ و آیا نمی‌دانی مقتضا و لازمۀ استحقاق عبادت چیست؟ پس بدان که یک موجود مستحق عبادت نمی‌شود مگر اینکه معتقد باشی آن موجود دارای صفات کمال و خصائص ربوبیتی است که در آن صفات یا قائم به ذات خود و مستقل از الله متعال است، یا با الله در آن صفات شریک است و یا در نزد الله از چنان قدرت و نفوذی برخوردار است که می‌تواند شفاعت نافذ و بدون نیاز به اذن و اجازۀ الله بکند. چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ﴿٢٢﴾ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ﴾ [سبأ: ۲۲-۲۳]

«(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که غیر از الله (إله خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید، ۱- (آنها) هم‌وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند، ۲- و در (مالکیت) آن دو هیچ شرکتی ندارند، ۳- و او (= الله) از میان آنها یاور و پشتیبانی ندارد. ۴- و شفاعت نزد او سود نبخشد؛ مگر برای کسی‌که (او خود) برایش اجازت داده باشد».

و بدان که شخص بخاطر اعتقاد به وجود داشتن چنین صفاتی در آن موجود است که او را مستحق عبادت دانسته است، وگرنه چگونه ممکن است یک مشرک إلهش را در استحقاق عبادت با الله برابر بداند اما در عین حال معبودش را مانند یک تکه چوبِ کاملاً بی‌خاصیت و بدون نفع و ضرر دانسته باشد! بدان که مجانین و دیوانگان نیز حاضر نیستند چیزی را -حتی عبادت نمودنشان هم که سهل است- بلکه تعظیم و تکریم و احترام نمایند در حالی که بدانند آن چیز هیچ گونه نفع و ضرری برایشان ندارد! شگفتا که عقل و درک و فطرت مجانین و دیوانگان نیز در فهم عبادت بهتر و صحیح‌تر از کسانی است که ربوبیت را از مفهوم عبادت خارج کرده‌اند! پس چه بد است مَثَل کسی که نه حقیقت و روح عبادت را فهمید و نه توحید و شرک را، سپس به جای مکه راه ترکستان را در پیش گرفت و مانند اسلافش از خوارج، مومنان و موحدان را متهم به شرک و عبادت غیر الله کرد! نسأل الله حسن الختام.

و بعضی از اقوال مفسران دربارۀ آیات: ﴿تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ۝٩٧ إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ۝٩٨﴾ [الشعراء: ۹۷-۹۸]

«به الله سوگند که ما در گمراهی آشکار بودیم(۹۷) چون شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستیم(۹۸)»

در پایین آمده است:

البیضاوی (متوفی ۶۸۵ هـ) می‌گوید: «إذ نسويكم برب العالمين أي في استحقاق العبادة».[۲۳]

شمس الدین الشربینی (متوفی ۹۷۷ هـ) می‌گوید: «{إذ} أي : حين {نسويكم برب العالمين} في استحقاق العبادة».[۲٤]

ابی السعود (متوفی ۹۸۲ هـ) می‌گوید: «تالله لقد كُنَّا في غاية الضَّلالِ الفاحش وقت تسويتنا إيَّاكُم أيُّها الأصنامُ في استحقاقِ العبادة بربِّ العالمين».[۲٥]

۲۳- تفسیر البیضاوی، ج ۴ ص ۲۴۵.

۲۴- تفسیر السراج المنیر، ج ۳ ص ۴۱.

۲۵- إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم، ج ۶ ص ۲۵۲.

ابن عجیبه (متوفی ۱۲۲۴ هـ) می‌گوید: «تالله لقد كنا في ضلال فاحش وقت تسْويتنا إياكم أيها الأصنام ، في استحقاق العبادة ، برب العالمين».[۲۶]

المظهری (متوفی ۱۲۲۵ هـ) می‌گوید: «إِذْ نُسَوِّيكُمْ أيها المعبودون فى استحقاق العبادة بِرَبِّ الْعالَمِينَ»[۲۷]

محمود الآلوسی (متوفی ۱۲۷۰ هـ) می‌گوید: «لأنا سويناكم أيها الأصنام في استحقاق العبادة برب العالمين».[۲۸]

المراغی (متوفی ۱۳۷۱ هـ) می‌گوید: «نسويكم : أي نجعلكم مساوين له فى استحقاق العبادة».[۲۹]

ابراهیم القطان (متوفی ۱۴۰۴ هـ) می‌گوید: «نسوّيكم: نجعلكم مساوين له في استحقاق العبادة».[۳۰]

اسعد حومد (متوفی ۱۴۳۲ هـ) می‌گوید: «إذِ اسْتَجَبْنَا لَكُمْ أَيُّهَا المَعْبُودُونَ، وعظَّمْنَاكُمْ تَعْظِيمَ المَعْبُودِ الحَقِّ ، وسَوَّيْنَاكُمْ بِرَبِّ العَالَمِينَ في اسْتِحَاقِ العِبَادَةِ. نُسَوِّيكُمْ برَبِّ العَالَمِينَ - نَجْعَلُكُمْ وإِيَّاهُ سَواءً في اسْتِحقَاقِ العِبَادَةِ».[۳۱]

وهبة الزحيلی (متوفی ۱۴۳۶ هـ) می‌گوید: «إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعالَمِينَ أي نجعلكم مساوين له في استحقاق العبادة».[۳۲]

محمد على الصابونی (معاصر) می‌گوید: «[إذ نسويكم برب العالمين] أي حين عبدناكم مع رب العالمين، وجعلناكم مثله في استحقاق العبادة».[۳۳]

۲۶- تفسير ابن عجيبة البحر المديد، ج ۵ ص ۲۶۷.

۲۷- تفسير المظهری، ص ۲۸۵۲.

۲۸- روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج ۱۴ ص ۲۷۱.

۲۹- تفسير المراغی، ج ۱۹ ص ۷۶.

۳۰- تيسير التفسير، ج ۳ ص ۲۵.

۳۱- تفسير أيسر التفاسير، ص ۲۹۱۲.

۳۲- التفسير المنير في العقيدة والشريعة والمنهج ج ۱۹ ص ۱۷۷.

۳۳- تفسير الصابونی، ج ۲ ص ۲۸۶.

لجنه علمای الأزهر (معاصر) می‌گویند: «إذ نسوِّیکم أیها المعبودون من دون الله برب العالمین فی استحقاق العبادة».[٣٤]

اکنون این سوال مطرح می‌شود: برابر دانستن یک مخلوق با الله در مستحق بودنش به عبادت، به چه معناست؟ چگونه یک شخص معتقد می‌شود که یک موجود مستحق عبادت است؟ آیا جز بخاطر اعتقاد به قدرت نفع و ضرر رساندن آن مخلوق بصورت من دون الله یا مع الله یا با شفاعت نافذ است که او را مستحق عبادت دانسته است؟ پس به ما بگویید کسی که یک مخلوق را مستحق عبادت می‌داند چه اعتقادی نسبت به آن مخلوق پیدا کرده است که باعث شده او را مستحق عبادت بداند؟

و امامان و علمای اهل سنت و جماعت در تعریف إله معبود گفته‌اند که یک انسان زمانی یک مخلوق را به عنوان إله و معبود خود می‌گیرد، که معتقد باشد آن مخلوق می‌تواند یا بصورت من دون الله و مستقل از اذن و اراده و مشیت الله، و یا شراکتاً مع الله، و یا با شفاعت نافذ، به او نفعی برساند و یا ضرری را دور گرداند. و این اعتقاد که یک مخلوق می‌تواند قائم به ذات خودش نفع و ضرر برساند، یعنی اینکه به او صفات ربوبیت داده است.

برای مثال امام طبری رحمه الله در تعریف معبود می‌گوید: «وَإِنَّمَا الْعَابِدُ يَعْبُدُ مَا يَعْبُدُهُ لِاجْتِلاَبِ نَفْعٍ مِنْهُ أَوْ لِدَفْعِ ضُرٍّ مِنْهُ عَنْ نَفْسِهِ».

ترجمه: «و عابد آنچه که عبادتش می‌کند را تنها به این خاطر عبادت می‌کند تا از او (معبود) نفعی به دست آورد یا ضرری را از او دفع کند».[٣٥]

و فخر رازی رحمه الله در تعریف معبود می‌گوید: «الْمَعْبُودُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ مِنْهُ الْخَلْقُ وَالرِّزْقُ وَجَرُّ الْمَنَافِعِ وَبِهِ دَفْعُ الْمَضَارِّ، فَإِنْ لَمْ تَجْتَمِعْ هَذِهِ الْأُمُورُ فَلَا أَقَلَّ مِنْ دَفْعِ ضُرٍّ أَوْ جَرِّ نَفْعٍ».

ترجمه: «معبود باید بتواند خلق کند و رزق بدهد و منافع را بیاورد و ضررها را دفع کند، و اگر همۀ این امور را نداشته باشد پس حد اقل باید بتواند دفع ضرر و جلب منفعت کند».[٣٦]

و فخر رازی رحمه الله در جایی دیگر می‌گوید: «أَنَّ الْإِلَهَ الْمَعْبُودَ هُوَ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى إِزَالَةِ الضَّرَرِ، وَإِيصَالِ الْمَنْفَعَةِ».

۳۴- المنتخب في تفسير القرآن الكريم، ص ۵۵۱.

۳۵- تفسیر طبری، ج ۱۳ ص ۳۱۹.

۳۶- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۵ ص ۵۷.

ترجمه: «إله معبود کسی است که قادر به برطرف کردن ضرر و رساندن نفع باشد».[۳۷]

و ابن القیم رحمه الله در تعریف إله معبود می‌گوید: «فإن العابد إنما یتعلق بالمعبود لما یرجو من نفعه، وإلا فلو کان لا یرجو منفعة منه فلا یتعلق قلبه به أبدا».

ترجمه: «عابد تنها به این خاطر به معبود تعلق خاطر پیدا می‌کند که از او امید نفع رساندنی دارد وگرنه اگر امید نفعی از او نداشت پس هرگز قلبش به او تعلق پیدا نمی‌کرد».[۳۸]

همچنین ابن القیم می‌گوید: «فَالْمُشْرِكُ إِنَّمَا يَتَّخِذُ مَعْبُودَهُ لِمَا يَعْتَقِدُ أَنَّهُ يَحْصُلُ لَهُ بِهِ مِنَ النَّفْعِ».

ترجمه: «پس مشرک تنها به این خاطر معبودش را عبادت می‌کند چون معتقد است که با آن نفعی برایش حاصل می‌شود».[۳۹]

و ابن رجب الحنبلی رحمه الله نیز می‌گوید: «فإن المعبود إنما یقصد بعبادته جلب المنافع ودفع المضار».

ترجمه: «تنها به این خاطر قصد عبادت معبود کرده می‌شود تا از او منافع را بدست بیاورد و ضررها را از او دفع کند».[۴۰]

و ابن کثیر الشافعی رحمه الله در تفسیر آیهٔ ۳۳ سورهٔ رعد می‌گوید: «أَيْ إِنَّمَا عَبَدْتُمْ هَذِهِ الْأَصْنَامَ بِظَنٍّ مِنْكُمْ أَنَّهَا تَنْفَعُ وَتَضُرُّ، وسَمَّيْتُمُوهَا آلِهَةً».

ترجمه: «این آیه به این معناست که شما مشرکان بت‌ها را عبادت کردید به گمان اینکه آنها نفع و ضرر می‌رسانند و آنها را آلهه نامیدید».[۴۱]

پس مشرکان معتقد بودند که معبودانشان به آنها نفع و ضرر می‌رسانند و اگر از آنها امید جلب نفع یا دفع ضرری نداشتند، پس هرگز آنان را عبادت نمی‌کردند. و این ادعای آقای صبغت الله عاکف در دلیل سومش که می‌گوید: {هیچ کسی از آنها نگفته است که این عبادت نیست، مگر اینکه یکی از معانی ربوبیت را مبنی بر استقلالیت و تأثیرگذاری بر اراده و ذات الله، برای آن معبود خود قایل شود}،

۳۷- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۰ ص ۳۵۷.
۳۸- تفسیر القیم، ص ۴۳۵.
۳۹- مدارج السالکین، ج ۱ ص ۳۵۳.
۴۰- جامع العلوم والحکم، ج ۲ ص ۵۷۷.
۴۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۴ ص ۴۶۳ .

توسط اقوال علما و امامان و مفسران بزرگ اهل سنت و جماعت رد شد، و عکس آن ثابت گردید. والحمد لله رب العالمین.

عرض:

سپس می‌گوید: «دلیل چهارم: صحابه افعال متعددی را عبادت شمرده‌اند که در آنها اعتقاد معنای ربوبیت مبنی بر استقلال و تأثیر وجود ندارد. حذیفه رضی الله عنه در مورد کسانی که احبار و رهبان خود را ارباب خود قرار داده بودند، می‌گوید: آنها احبار و رهبان خود را عبادت نمی‌کردند، بلکه حلال آنها را حلال و حرام آنها را حرام می‌دانستند» (جامع البیان، ج ۱۱ ، ص ۸۱۴). اینجا تشریعی که در میان اهل کتاب بود، شرک قلمداد شده است}.

نقد:

می‌گویم: بلکه این دلیلی که به آن استناد کرده‌ای جزو قوی‌ترین دلایل در اثبات شرک مشرکان در ربوبیت است! ولی متاسفانه آن را درک نکرده‌اید! و لازم نیست برای مشرک شدن در ربوبیت، اعتقاد به نفع و ضرر رساندن و اعتقاد به استقلالیت و تاثیر گذاشتن را همواره تکوینی و در امور غیبی بدانی، بلکه اعتقاد به استقلالیت و تاثیر گذاری در تشریع و در امور ظاهری و مادی نیز شرک در ربوبیت است.

اکنون به این سوال پاسخ بدهید، آیا احبار و رهبان، تشریع من دون الله می‌کردند یا تشریع‌شان مطابق با امر و فرمان الله بود؟ اگر بگویی: مطابق با امر الله بود، پس منکر وجود خارجی چیزی به نام طاغوت و حاکم بغیر ما انزل الله شده‌ای! و سخنی مخالف با قرآن و سنت و اجماع علمای اهل سنت گفته‌ای. و اگر بگویی: بصورت مستقل از الله هرچه را می‌خواستند حلال و هرچه را می‌خواستند حرام می‌کردند، پس بدان که این همان اعطای صفت ربوبیت است، افلا تعقلون؟

و به سخن حذیفه رضی الله عنه در تاریخ طبری استناد کرده‌ای که از او دربارۀ آیه: {اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ} سوال کردند که آیا احبار و رهبانشان را عبادت می‌کرده‌اند و او در جواب گفته است: «لاَ ، كَانُوا إِذَا أَحَلُّوا لَهُمْ شَيْئًا اسْتَحَلُّوهُ ، وَإِذَا حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ شَيْئًا حَرَّمُوهُ». و سپس از جواب او چنین نتیجه گرفته‌ای که آنها احبار و رهبان را عبادت نکرده‌اند، در حالی که منظور حذیفه این بوده که برای احبار و رهبان عبادت‌هایی مانند نماز و روزه و سجده و ذبح را انجام نمی‌دادند. و

منظور او از کلمۀ عبادت، صرف اعمالی مانند نماز و روزه و سجده و... بوده است وگرنه بدون شک اطاعت از آنها در تحلیل و تحریمشان، عبادت آنها محسوب می‌شود چنانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم اینگونه به عدی به حاتم فرمود. و آیا سخن صریح الدلالۀ رسول خدا صلی الله علیه وسلم را پشت گوش انداخته‌ای که می‌فرماید همین اطاعت کردن در تحلیل و تحریم، عبادت آنان محسوب می‌شود؟ چنانکه در پاسخ به عدی بن حاتم فرمود: «فَتِلْكَ عِبَادَتُهُمْ».

البغوی رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «فَإِنْ قِيلَ: إِنَّهُمْ لَمْ يَعْبُدُوا الْأَحْبَارَ وَالرُّهْبَانَ؟ قُلْنَا: مَعْنَاهُ أَنَّهُمْ أَطَاعُوهُمْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَاسْتَحَلُّوا مَا أَحَلُّوا وَحَرَّمُوا مَا حَرَّمُوا، فَاتَّخَذُوهُمْ كَالْأَرْبَابِ. رُوِيَ عَنْ عُدَيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفِي عُنُقِي صليب من ذَهَبٍ فَقَالَ لِي: يَا عُدَيُّ اطْرَحْ هَذَا الْوَثَنَ مِنْ عُنُقِكَ، فَطَرَحْتُهُ ثُمَّ انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقْرَأُ: اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ، حَتَّى فَرَغَ منها، قلت: إِنَّا لَسْنَا نَعْبُدُهُمْ، فَقَالَ: أَلَيْسَ يُحَرِّمُونَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ فَتُحَرِّمُونَهُ، وَيُحِلُّونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَتَسْتَحِلُّونَهُ؟ قال: فقلت: بَلَى، قَالَ: فَتِلْكَ عِبَادَتُهُمْ».

ترجمه: «اگر گفته شود که آنان احبار و رهبان را عبادت نمی‌کردند. می‌گوییم: معنایش این است که آنان از احبار و رهبانشان در معصیت خداوند اطاعت کردند و آنچه که حلال می‌کردند را به عنوان حلال قبول می‌کردند و آنچه حرام می‌کردند را به عنوان حرام قبول می‌کردند، پس آنان را همانند ارباب گرفتند. از عدی بن حاتم رضی الله عنه روایت است که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدم و در گردنم صلیبی طلایی بود. پیامبر به من فرمود: ای عدی این بت را از گردنت بنداز بیرون. پس آن را بیرون انداختم و نزد ایشان آمدم و این آیه را می‌خواند: {آنان احبار و رهبانشان را اربابی بجای الله گرفتند} تا اینکه از خواندن آن فارغ شد، گفتم: **ما آنان را عبادت نمی‌کردیم!** فرمود: آیا برای شما آنچه که الله بر شما حرام کرده است را حلال نمی‌کردند و شما نیز آن را حلال نمی‌دانستید؟ و آنچه که الله برای شما حلال کرده است را بر شما حرام نمی‌کردند و شما هم آن را حرام نمی‌دانستید؟ عدی گفت: آری. **پیامبر فرمود: پس این، همان عبادت کردن آنان است».**[۴۲]

۴۲- تفسیر البغوی، ج ۲ صص ۳۳۹-۳۴۰.

چون تشریع و قانون‌گذاری از خصوصی‌ترین خصوصیت‌های الله متعال است، در واقع قلۀ ربوبیت، حاکمیت است. و خداوند متعال هیچ پیامبری را نفرستاده مگر اینکه به قومش گفته است که الله را عبادت کرده و از طاغوت اجتناب نمایند و یکی از سران طواغیت آن کسی است که بجای الله متعال تشریع و قانون گذاری کند و حلال خداوند را حرام و حرام خداوند را حلال نماید. و کسی که حق تشریع به غیر الله بدهد به این معناست که به او ربوبیت داده است. بدون شک اعطای حق تشریع و قانون‌گذاری به مخلوق بصورت مستقل از الله و من دون الله و بغیر اذن الله، شرک در ربوبیت است و معنای ربوبیت از سه عنصر تشکیل شده است: ۱- کسی که مالک و صاحب چیزی باشد ۲- کسی که سید و رئیس باشد و مورد اطاعت قرار گیرد ۳- کسی که مصلح و اصلاح کننده و تربیت کننده و تدبیر کنندۀ چیزی باشد.

و اعطای حق تشریع متضمن هرسه مورد است. پس خداوند مالک و سید و مصلح و مدبّر مخلوقاتش است و اوست که برنامۀ زندگی آنان را می‌فرستد و مالک و فرمانروای همه چیز اوست و اوست که می‌تواند چیزی را از روی حکمتش حلال یا حرام کند، و اعطای چنین ویژگی به یک مخلوق، بزرگترین انواع شرک در ربوبیت است. پس اینکه یهودیان و نصاری به احبار و رهبانشان حق تشریع و تحلیل و تحریم بصورت مستقل از الله داده بودند، به این معناست که برای آنان ربوبیت قائل بوده‌اند و وقتی که احبار و رهبان را در جایگاهی قرار بدهی که بدون اذن الله و بصورت مستقل از الله، هرچه را که بخواهد حلال کند و هرچه را که بخواهد حرام کند و تشریع من دون الله کند و از او در تحلیل و تحریم و تشریعش اطاعت کنی، پس او را در مقام ربوبیت قرار داده‌ای و او را حاکم و مالک و سید و مصلح و مدبر و متصرف در شئون زندگی خود دانسته‌ای. و لازم نیست که حتما معتقد باشی او خالق آسمان‌ها و زمین است تا در ربوبیت مشرک شده باشی، و نیز لازم نیست که حتما برای او سجده کنی و نماز بخوانی و ذبح کنی تا گفته شود او را عبادت کرده‌ای، چنانکه عدی بن حاتم چنین گمان کرده بود، بلکه همینکه به او حق تشریع دادی، پس شرک در ربوبیت محقق گشته است با اطاعت کردن از او در تشریعش او را عبادت کرده‌ای، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در جواب عدی بن حاتم فرمود: «فَتِلْكَ عِبَادَتُهُمْ». یعنی اعطای حق تشریع به به احبار و رهبان و اطاعت کردن از آنان در تحلیل و تحریمشان همان عبادت کردن احبار و رهبان است!

القرطبی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «مَعْنَاهُ أَنَّهُمْ أَنْزَلُوهُمْ مَنْزِلَةَ رَبِّهِمْ فِي قَبُولِ تَحْرِيمِهِمْ وَتَحْلِيلِهِمْ لِمَا لَمْ يُحَرِّمْهُ اللهُ وَلَمْ يُحِلَّهُ اللهُ».

ترجمه: «معنایش این است که آن‌ها، آنان را در قبول تحریم و تحلیل آنچه که خداوند حرام و حلال نکرده است، در منزلهٔ ربشان قرار دادند».[۴۳]

و الشوکانی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَفِي قَوْلِهِ: وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً تَبْكِيتٌ لِمَنِ اعْتَقَدَ رُبُوبِيَّةَ الْمَسِيحِ وَعُزَيْرٍ، وَإِشَارَةٌ إِلَى أَنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ جِنْسِ الْبَشَرِ وَبَعْضٌ مِنْهُمْ، وَإِزْرَاءٌ عَلَى مَنْ قَلَّدَ الرِّجَالَ فِي دِينِ اللَّهِ فَحَلَّلَ مَا حَلَّلُوهُ لَهُ، وَحَرَّمَ مَا حَرَّمُوهُ عَلَيْهِ، فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدِ اتَّخَذَ مَنْ قَلَّدَهُ رَبًّا».

ترجمه: «و در این فرموده‌اش: {و بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی نگیرد}، جوابی کوبنده است برای کسی که به ربوبیت مسیح و عزیر اعتقاد دارد و اشاره‌ای است به اینکه آن‌ها از جنس بشر هستند و عتابی است بر کسی که در دین خداوند از مردمان تقلید می‌کند و آنچه برایش حلال کنند را حلال می‌داند و آنچه برایش حرام کنند را حرام می‌داند، برای اینکه هرکسی چنین کاری بکند پس بدون شک آن کسی که از او تقلید کرده است را به عنوان رب خود گرفته است».[۴۴]

و عبدالرحمن السعدی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «{ولا يتخذ بعضنا بعضا أربابا من دون الله} بل تكون الطاعة كلها لله ولرسله، فلا نطيع المخلوقين في معصية الخالق، لأن ذلك جعل للمخلوقين في منزلة الربوبية».

ترجمه: «{و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای الله به اربابی نگیرد} بلکه باید اطاعت همه‌اش برای الله و برای رسولش باشد، پس از مخلوق‌ها در معصیت خالق اطاعت نمی‌کنیم برای اینکه چنین کاری باعث می‌شود که مخلوق‌ها را در منزلهٔ ربوبیت قرار داده باشیم».[۴۵]

۴۳- تفسیر قرطبی، ج ۴ ص ۱۰۷.

۴۴- تفسیر فتح القدیر، ج ۱ ص ۳۹۹.

۴۵- تفسیر تیسیر الکریم الرحمن في تفسیر کلام المنان از عبدالرحمن السعدی، ص ۱۳۳.

و آلوسی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «فإن قلت إن المخاطبين لم يتخذوا البعض أربابا من دون الله بل اتخذوهم آلهة معه سبحانه، أجيب بأنه أريد من دون الله وحده، أو يقال: بأنه أتى بذلك للتنبيه على أن الشرك لا يجامع الاعتراف بربوبيته تعالى عقلا».

ترجمه: «اگر گفتی که مخاطبان بعضی‌ها را ارباب من دون الله نگرفته‌اند بلکه آن‌ها را آلهه‌ای به همراه الله سبحان گرفته‌اند، به این شکل جواب داده می‌شود که منظورش غیر از الله یکتا است، یا گفته می‌شود که به این خاطر چنین فرموده است چون تذکری باشد که، شرک ورزیدن به الله با اعتراف کردن به ربوبیت الله متعال، عقلاً یکجا جمع نمی‌شود».[۴۶]

اما متاسفانه وهابیت ابتدا به یک چیز معتقد شده‌اند (یعنی اصرار بیهوده بر موحد دانستن مشرکان در ربوبیت و اخراج مفهوم ربوبیت از عبادت) سپس برایش به دنبال دلیل می‌گردند، در حالی که دلایلشان بر ضد خودشان است و دلالت آن دلایل را درک و فهم نکرده‌اند! چنانکه در این مورد نیز ثابت کردیم اعطای حق تشریع، برابر با اعطای ربوبیت است و این اظهر من الشمس است!

پس این سوال را جواب بدهید، حاکمی که مخالف با قرآن و از روی جحد و استحلال حق تشریع احکام را به خودش داده و قوانینی را وضع می‌کند، آیا او حق ربوبیت را به خود داده است یا خیر؟ آیا او را در ربوبیت موحد می‌دانید؟

عرض:

سپس می‌گوید: {دلیل پنجم: از نگاه لغوی هم چنانکه گذشت: قریب به اتفاق علما، معنای عبادت در زبان عرب، بر می‌گردد به «ذل و خضوع» طوری‌که ابن جریر طبری اجماع عرب را مبنی بر این نظر نقل نموده است، وی می‌گوید: «اصل عبودیت در نزد عرب ها «ذلت» است». (جامع البیان في تأویل آي القرآن، ج ۱ ص ۱۵۹)}.

۴۶- تفسیر روح المعانی از شهاب الدین الآلوسی (متوفی: ۱۲۷۰هـ) ، ج ۲ ص ۱۸۷. ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت. چاپ: اول ۱۴۱۵ هـ.

نقد:

می‌گویم: معنای لغوی عبادت با معنای شرعی آن تفاوت دارد چنانکه پیشتر خودت به آن اشاره کرده بودی؛ لذا دلیل پنجم اصلا دلیل محسوب نمی‌شود. و ذل و خضوعی عبادت است که به انگیزه ربوبیت باشد چون عنصری که در خضوع وجود دارد و چیزی که باعث خضوع ظاهری می‌شود در واقع همان خوف و ترس است، و عنصری که در تذلّل وجود دارد و چیزی که باعث می‌شود در باطن برایش فروتنی و کرنش نشان دهد، همان حبّ و رجاء است. پس این خوف از متضرر شدن از یک موجود بطوری که معتقد باشد آن موجود ۱- یا مستقلاً و قائم به ذات خودش ۲- یا شراکتاً مع الله، ۳- یا با شفاعت نافذ، می‌تواند ضرر برساند، است که باعث نهایت خضوع می‌شود، و این رجاء به نفع بردن از آن موجود بطوری که معتقد باشد آن موجود یا ۱- بطور مستقل از الله ۲- یا شراکتاً مع الله، ۳- یا با شفاعت نافذ می‌تواند نفع برساند، است که باعث نهایت تذلل و حب می‌شود. هرگاه به وجود داشتن یکی از این دو رکن (= رکن اول: قدرت نفع رساندن و رکن دوم: قدرت ضرر رساندن، بطور مستقل از الله یا شراکتاً مع الله، یا با شفاعت نافذ) در یک موجود معتقد باشد، پس او را به عنوان إلهی من دون الله گرفته و مشرک شده است.

و نیز در نقل دیدگاه امام الطبری رحمه الله دچار خطا شده‌اید و طبق عادت تنها به آن قسمت از اقوال علما استناد می‌کنید که به نفعتان باشد و بین اقوال علما را جمع نمی‌کنید و سخن مجمل آنان را به مفصلشان برنمی‌گردانید. چون الطبری رحمه الله در تعریف شرعی و اصطلاحی عبادت به صراحت قید ربوبیت را داخل کرده است. امام طبری رحمه الله در تفسیر آیۀ: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ عبادت را تعریف کرده و می‌گوید: «لك اللهم نَخشعُ ونَذِلُّ ونستكينُ، إقرارًا لك يا رَبنا بالرُّبوبية لا لغيرك».

ترجمه: «بارالهی برای تو خشوع می‌کنیم و فروتنی می‌کنیم و تسلیم تو می‌شویم، و ای پروردگارا، برای تو اقرار به ربوبیت می‌کنیم نه غیر تو».

پس این اقرار به ربوبیت غیر اوتعالی است که خشوع و تذلل و سکون در برابر او را به عبادت تبدیل می‌کند.

عرض:

سپس در صفحۀ ۶ نوشته است: {با این دلایل و دلایل دیگری که در این مورد وجود دارد، به این نتیجه می‌رسیم که اعتقاد ربوبیت برای معبود را در مفهوم عبادت شرط نیست. برخلاف برخی از متأخرین و معاصرین که با این باور خود چیزی از توسل و استعانت را عبادت نمی‌دانند بلکه تصریح می‌کنند که این امور اصلا شبیه عبادت هم نیست}.

نقد:

می‌گویم: دلایلی که آوردی بسیار بعید بود و نتیجه‌ای که به آن رسیدی بسیار ضعیف بود و الحمد لله به شکل کامل و واضح رد و باطل شد، پس هرگاه توانستی نقدهای ما را پاسخ بدهی آن موقع می‌توانی به نتیجه‌ای که خواستی برسی. و مادامی که دلایل شما خلل و اشکال و نقص‌های فراوانی داشت و حاصل سوء فهم ادله بود، پس نتیجه نیز باطل خواهد بود. و نتیجه‌ای که از دلایل اشتباه و باطل حاصل شده باشد حاصلی جز تکفیر به ناحق و خروج از جادۀ اهل سنت و جماعت در پی نخواهد داشت.

و نیز بدون هیچ توضیحی توسل و استعانت را عبادت دانسته‌ای در حالی که وقتی از شما و دیگر فریب خوردگان وهابیت می‌پرسیم که حکم جمهور علمایی که توسل به پیامبر صلی الله علیه وسلم در کنار قبر او را جایز و بلکه مستحب دانسته‌اند چیست، اینجا سکوت می‌کنید! اما برادرانتان از جماعت دوله و دیگر غلاة نجدیه به لازمۀ عقیدۀشان عمل می‌کنند و علمای اهل سنت را مشرک می‌نامند؛ ولی متاسفانه شماها با نوعی تقیه سکوت کرده‌اید و نه پای پیش رفتن به سوی خوارج دوله و همانندانش را دارید و نه پای برگشتن به آغوش اهل سنت را، و با این تقیه و سکوت و تذبذب نه بطور کامل با آنها هستید و نه بطور کامل با اهل سنت، و متاسفانه با این کج‌فهمی و انحراف خطرناک عقیدتی که دارید افکار مسموم و تکفیری و مبتدعانه را در میان جوانان اهل سنت تزریق می‌کنید. و آیا خوارج معاصر و غلاة تکفیری مانند جماعت دوله (= داعش) و کسانی بدتر از آنان که حتی جماعت دوله را نیز تکفیر می‌کنند، آیا این افراد از میان نجدیه و وهابیت بیرون آمده‌اند یا از میان پیروان مذاهب اربعه؟ آیا این افراد در کلاس درس‌های شما و دیگر فریب خوردگان وهابیت بزرگ شده‌اند یا در کلاس درس پیروان مذاهب اربعه؟ آیا غیر از این است که استدلال‌های شما و آنان هردو به کتب و اقوال محمد بن عبدالوهاب و پیروانش است؟ آیا ندیده‌اید که آنها شماها را متهم به نفاق و عدم صداقت در عمل به عقیدۀتان می‌کنند؟ و متاسفانه کسانی مانند شما که در بسیاری از اصول موافق با اهل

سنت هستید اما در نتیجه‌گیری‌ها، کتب و آراء نجدیه افکارشان را فاسد و مسموم ساخته است، و خود را پشت نام و اعتبار علما و امامانی از اهل سنت پنهان می‌کنید که طبق موازین عقیدتی شما مشرک به شرک اکبر و عابد غیر الله شده‌اند! پس ای برادر بزرگوارم جناب آقای صبغت الله عاکف، بدان که در جایگاه خطرناکی ایستاده‌ای، و بدون تعصب برای کسانی که تنها از روی حسن ظن به شعار توحیدی‌شان هر آنچه گفته‌اند را تلقی به قبول کرده‌ای، حق را قبول کن چراکه حق قدیم است و رجوع از خطا شهامت و شجاعت است و از سرزنش و لومۀ خوارجی که تو را متهم به قبرپرستی و... خواهند کرد نترس؛ چنانکه این برادر کوچکت حرف آنان برایش اهمیتی نداشت، و بدان که هرکس با ادعای دعوت به توحید هر آنچه که دربارۀ توحید گفت صحیح نخواهد بود، چراکه خوارج زمان صحابه نیز خود را موحد می‌دانستند و صحابه را مشرک! پس حسن ظن به شعار توحیديِ خوارج تو را نفریبد.

عرض:

سپس می‌گوید: {برای فهم بیشتر این قضایا به مقاله‌ی استاد مسعود توحیدی «مفهوم عبادت» و مقاله دکتر سلطان العمیری «حقیقت شرط اعتقاد ربوبیت در عبادت» مراجعه شود}.

نقد:

می‌گویم: این مقالات قبلا پاسخ داده شده‌اند، در پاسخ مقالۀ اولی این مقاله را بخوانید: هداية الخوارج في تصحيح الكوارث قسمت پنجم تحت عنوان (پاسخ به تحدای مسعود توحیدی در تعریف عبادت)

و نیز این مقاله را بخوانید: تلبیس م. مسعود توحیدی دربارۀ کیفیت شفاعت مشرکان

و مقالۀ سلطان العمیری را نیز در این کتاب پاسخ داده‌ام: «تحقیق اعتقاد به ربوبیت بعنوان شرط عبودیت».

پس اگر چیزی برای گفتن دارید باید پاسخ‌ها و ردیه‌هایی که بر دلایل فریب خوردگان وهابیت نوشته‌ایم را نقد کنید و پاسخ دهید، نه اینکه دلایلی که ابطال شده است را دوباره تکرار کنید!

عرض:

سپس آقای صبغت الله عاکف در صفحهٔ ۷ بخش «حقیقت افعالی که برای عبادت انجام می‌شود» افعالی که برای عبادت انجام می‌شود را به دو دسته تقسیم کرده است، افعالی که عبادت محض است، مانند نماز، روزه، حج، وضو، ذکر و... و افعالی که احتمالی‌اند. و درباره افعالی که احتمالی‌اند می‌گوید: {اینها افعالی‌اند که در برخی از صورت‌های خود عبادتند و در برخی از صورت‌ها عبادت نیستند، که در این صورت جواز دارد برای مخلوقات نیز انجام شوند؛ مانند: **سجده، قیام، ذبح، محبت، خوف، دعاء**، و سایر افعالی که از این قبیلند}.

نقد:

می‌گویم: این تقسیم بندی صحیح بوده و مطابق با اصول عقاید اهل سنت و جماعت است، اما اختلاف اهل سنت با وهابیت در این تقسیم‌بندی، در تحدید و برشمردن اعمالی که عبادت محض نیستند و احتمالی هستند می‌باشد، چون علمای اولیهٔ وهابیت و بسیاری از علمای معاصرشان، بسیاری از اعمال غیر تعبدی محض و احتمالی را عبادت محض دانسته‌اند و صرف آن برای غیر الله را مطلقا و بدون در نظر گرفتن نیت فاعل، شرک اکبر دانسته‌اند؛ در حالی که نزد جمهور اهل سنت و اقلیتی از معاصرین وهابیت آن اعمال عبادت محض نیستند.

برای مثال عمل ذبح و سجود که آقای صبغت الله عاکف، آن را تنها در برخی صورت‌ها عبادت دانسته است، اما محمد بن عبد الوهاب به عنوان بنیان گذار حرکت وهابیت و پیروانش، مطلقاً تعبدی محض دانسته‌اند، و شیخ علی ابن سحیم الحنبلی که از معاصران و مخالفان محمد بن عبدالوهاب بود بر محمد بن عبدالوهاب که ذبح برای غیر الله را مطلقا شرک اکبر و عبادت غیر الله دانسته بود انکار ورزیده بود، اما محمد بن عبدالوهاب او را تکفیر کرده! و در رد او چنین گفته بود: «فدليلك قولهم أن النذر لغير الله حرام بالإجماع، فاستدللت بقولهم حرام على أنه ليس بشرك فإن كان هذا قدر عقلك، فكيف تدعي المعرفة؟... ومعلوم أن لا إله إلا الله معناها لا يعبد إلا الله، فإذا كان النذر عبادة وجعلتها لغيره، كيف لا يكون شركاً؟».

ترجمه: «دلیل تو این است که علما گفته‌اند نذر برای غیر الله به اجماع حرام است و به این سخنشان که گفته‌اند حرام است استدلال کرده‌ای تا نشان دهی که نذر شرک نیست، و اگر مقدار عقل تو اینقدر است پس چگونه ادعای معرفت می‌کنی؟... و معلوم است که لا إله إلا الله یعنی جز الله

عبادت نشود و وقتی که نذر عبادت است و تو آن را برای غیر او قرار دهی، چگونه شرک نخواهد بود».[۴۷]

و از معاصرین: برای نمونه در فتوای «اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء» به ریاست بن باز، سوالی از آنان شده است به این شکل: «هناك من يقول: كل من يتقيد برسالة محمد صلى الله عليه وسلم واستقبل القبلة بالصلاة ولو سجد لشيخه لم يكفر ولم يسمه مشركا».

ترجمه: «کسی است که می‌گوید: هرکس به رسالت محمد صلی الله علیه وسلم مقید باشد و در نماز رو به قبله کند و اگر هم برای شیخش سجده کند، کافر نمی‌شود و به او مشرک گفته نمی‌شود».

و ابن باز در جواب این سوال گفته است: «كل من آمن برسالة نبينا محمد صلى الله عليه وسلم وسائر ما جاء به في الشريعة إذا سجد بعد ذلك لغير الله من ولي وصاحب قبر أو شيخ طريق يعتبر كافرا مرتدا عن الإسلام مشركا مع الله غيره في العبادة، ولو نطق بالشهادتين وقت سجوده؛ لإتيانه بما ينقض قوله من سجوده لغير الله».

ترجمه: «هرکس که به رسالت محمد صلی الله علیه وسلم و سایر چیزهایی که در شریعت آمده است ایمان بیاورد، اگر بعد از آن برای غیر خداوند مانند ولی یا صاحب قبر یا شیخ طریقت سجده کند، کافر و مرتد از اسلام، و مشرکی که به همراه خداوند غیر او را در عبادت شریک کرده است، حساب می‌شود اگرچه هم هنگام سجده کردنش شهادتین بگوید؛ برای اینکه با سجده کردنش برای غیر الله، سخنش (شهادتین گفتنش) را نقض کرده است».[۴۸]

همچنین ابن باز می‌گوید: «السجود لغير الله شرك، والذبح لغير الله شرك أيضًا، فمن سجد لغير الله أو ذبح لغير الله بعد بيان حكم ذلك له فهو مشرك كافر لا يقبل الله منه صرفًا ولا عدلًا وإن صلى وصام».

ترجمه: «سجود برای غیر الله شرک است، و ذبح برای غیر الله نیز شرک است. پس هرکس برای غیر الله سجده کند یا برای غیر الله ذبح کند، بعد از بیان حکم آن برای او، پس مشرک و کافر است».[۴۹]

۴۷- مجموعة مؤلفات الشيخ محمد بن عبد الوهاب، ج ۵ ص ۲۲۹.

۴۸- فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، ج ۱ ص ۲۲۰.

۴۹- فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، ج ۱ ص ۳۶۹.

و عبد العزيز بن محمد بن علي العبد اللطيف می‌گوید: «وإذا انتقلنا إلى حكم السجود أو الركوع لغير الله تعالى، فهذا من الشرك الظاهر، فلا ريب أن السجود والركوع عبادتان لله وحده لا شريك له، فمن سجد أو ركع لغير الله تعالى فقد أشرك».

ترجمه: «شکی نیست که سجود و رکوع دو عبادت برای الله یکتای بدون شریک هستند، پس هرکس برای غیر الله سجده یا رکوع کند به تحقیق شرک ورزیده است».[۵۰]

و می‌گوید: «ما توهمه بعضهم بأن السجود لغير الله تعالى لا يكون كفراً إلا إذا اعتقد الربوبية فيمن سجد له، والصحيح أن السجود لغير الله تعالى شرك يناقض توحيد العبادة».

ترجمه: «بعضی‌ها توهم می‌کنند که سجده کردن برای غیر الله تعالی شرک نمی‌شود مگر اینکه اعتقاد به ربوبیت کسی که برایش سجده کرده است داشته باشد، و صحیح این است که سجده برای غیر الله تعالی شرک است و با توحید عبادت تناقض دارد».[۵۱]

و عبد الله بن محمد الغنیمان می‌گوید: «الشرك نوعان: أكبر وأصغر، والذبح لغير الله من الشرك الأكبر، وإذا ذبح لغير الله فإنه يكون بهذه الذبيحة مرتد، وتجري عليه أحكام المرتدين».

ترجمه: «شرک دو نوع اکبر و اصغر است. و ذبح برای غیر الله جزو شرک اکبر است، و اگر برای غیر الله ذبح کرد، پس او با این ذبیحه‌اش مرتد شده و احکام مرتدین بر او جاری می‌شود».[۵۲]

در حالی که ذبح چیزی نیست جز بریدن گردن حیوان، و فعل بریدن گردن ذاتا عبادتی محض نیست بلکه عملی است که شایستگی این را دارد که با آن عبادت انجام شود. و ممکن است کسی عمل ذبح را برای سیر کردن شکم خودش انجام بدهد، یا برای قدوم فرزند به دنیا آمده‌اش عقیقه‌ای ذبح کند یا برای آمدن مهمان و تکریم او حیوانی را ذبح کند یا صرفا برای فروش و درامد حیوانات را ذبح کند و بفروشد که در این موارد ذبح برای تقرب به الله نبوده است و گفته نمی‌شود که غیر الله عبادت شده است. و تنها در صورتی که به **قصد عبادت** غیر الله ذبح کند، شرک خواهد بود، و علمای اهل سنت قید **قصد عبادت** را برای اعمالی مانند ذبح و سجده و نحو آن آورده‌اند و گفته‌اند که در صورتی که به قصد عبادت، ذبح یا سجده کند، شرک خواهد بود وإلا شرک نخواهد بود. برای مثال: امام

۵۰- نواقض الإيمان القولية والعملية، ج ۲ ص ۱۵.

۵۱- نواقض الإيمان القولية والعملية، ج ۲ ص ۲۲.

۵۲- شرح صوتی فتح المجید، (۶/۱۴۶).

النووی در المجموع شرح المهذب و همانند آن در روضة الطالبین می‌گوید: «قَالَ الرَّافِعِيُّ وَاعْلَمْ أَنَّ الذَّبْحَ لِلْمَعْبُودِ وَبِاسْمِهِ نَازِلٌ مَنْزِلَةَ السُّجُودِ وَكُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ أَنْوَاعِ التَّعْظِيمِ وَالْعِبَادَةِ الْمَخْصُوصَةِ بِاللهِ تَعَالَى الَّذِي هُوَ الْمُسْتَحِقُّ لِلْعِبَادَةِ فَمَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِهِ مِنْ حَيَوَانٍ أَوْ جَمَادٍ كَالصَّنَمِ عَلَى وَجْهِ التَّعْظِيمِ وَالْعِبَادَةِ لَمْ تَحِلَّ ذَبِيحَتُهُ وَكَانَ فِعْلُهُ كُفْرًا كَمَنْ يَسْجُدُ لِغَيْرِ اللهِ تَعَالَى سَجْدَةَ عِبَادَةٍ فَكَذَا لَوْ ذَبَحَ لَهُ وَلِغَيْرِهِ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ (فَأَمَّا) إذَا ذَبَحَ لِغَيْرِهِ لَا عَلَى هَذَا الْوَجْهِ بِأَنْ ضَحَّى أَوْ ذَبَحَ لِلْكَعْبَةِ تَعْظِيمًا لَهَا لِكَوْنِهَا بَيْتَ الله تعالى أَوْ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِكَوْنِهِ رَسُولَ اللهِ فَهُوَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَمْنَعَ حِلَّ الذَّبِيحَةِ وَإِلَى هَذَا الْمَعْنَى يَرْجِعُ قَوْلُ الْقَائِلِ أَهْدَيْت لِلْحَرَمِ أَوْ الْكَعْبَةِ وَمِنْ هَذَا الْقَبِيلِ الذَّبْحُ عِنْدَ اسْتِقْبَالِ السُّلْطَانِ لِأَنَّهُ اسْتِبْشَارٌ بِقُدُومِهِ نَازِلٌ مَنْزِلَةَ ذَبْحِ الْعَقِيقَةِ لِوِلَادَةِ الْمَوْلُودِ وَمِثْلُ هَذَا لَا يُوجِبُ الْكُفْرَ وَكَذَا السُّجُودُ لِلْغَيْرِ تَذَلُّلًا وَخُضُوعًا لَا يُوجِبُ الْكُفْرَ وَإِنْ كَانَ مَمْنُوعًا

* وَعَلَى هَذَا فَإِذَا قَالَ الذَّابِحُ بِاسْمِ اللهِ وَاسْمِ مُحَمَّدٍ وَأَرَادَ أَذْبَحُ بِاسْمِ اللهِ وَأَتَبَرَّكُ بِاسْمِ مُحَمَّدٍ فَيَنْبَغِي أَنْ لَا يَحْرُمَ... هَذَا كلام الرافعي وَقَدْ أَتْقَنَ رَحِمَهُ اللهُ هَذَا الْفَصْلَ... قَالَ ابْنُ كَجٍّ مَنْ ذَبَحَ شَاةً وَقَالَ أَذْبَحُ لِرِضَاءِ فُلَانٍ حَلَّتْ الذَّبِيحَةُ لِأَنَّهُ يَتَقَرَّبُ إلَيْهِ بِذَلِكَ بِخِلَافِ مَنْ ذَبَحَ لِلصَّنَمِ

* وَذَكَرَ الرُّويَانِيُّ أن من ذبح للجن وقصد به التقريب إلَى اللهِ تَعَالَى لِيَصْرِفَ شَرَّهُمْ عَنْهُ فَهُوَ حَلَالٌ وَإِنْ قَصَدَ الذَّبْحَ لَهُمْ فَحَرَامٌ».

ترجمه: «الرافعی (متوفی ۶۲۳ هـ) می‌گوید: {بدان که ذبح کردن برای معبود و به نام او، به منزلهٔ سجود می‌باشد و هریک از این دو عمل، نوعی از انواع تعظیم و عبادت هستند که مختص به الله متعال‌اند همان خدایی که تنها او مستحق عبادت است. پس هرکس برای غیر اوتعالی، مانند جاندار یا جماد یا بت، **بر وجه تعظیم و عبادت**، ذبح کند، پس ذبیحه‌اش حلال نیست و فعل او کفر است؛ درست به همانند کسی که برای غیر الله تعالی سجود **از نوع سجدهٔ عبادت** می‌کند. و نیز اگر برای خدا و برای غیر خدا (مشترکاً) **بر وجه عبادت** ذبح کند (فعل او کفر خواهد بود). و اما اگر ذبح برای غیر خداوند **بر وجه عبادت نباشد**، مثلاً بخاطر تعظیم کعبه از این جهت که کعبه خانهٔ خداست، برای کعبه قربانی کند یا ذبح کند، یا برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به این خاطر که رسول خداست ذبح کند، پس جایز نیست که حلال بودن ذبیحه‌اش منع گردد. و سخن کسی که می‌گوید: {أَهْدَيْتُ لِلْحَرَمِ، أَوْ لِلْكَعْبَة}؛ {برای حرم یا کعبه قربانیی را هدیه کردم} به همین معنا برمی‌گردد. و ذبح کردن موقع

استقبال از آمدن سلطان نیز از این قبیل است، چون خوشحال شدن بخاطر آمدن اوست و به منزلۀ ذبح عقیقه موقع به دنیا آمدن فرزند است و امثال چنین ذبح کردن‌هایی موجب کفر نمی‌شود. و همچنین **سجده‌کردن به قصد تذلّل و خضوع** (نه به قصد عبادت) با اینکه ممنوع است اما موجب کفر نمی‌شود. پس بنابراین اگر ذابح (هنگام ذبح کردن) گفت: {بِاسْمِ اللهِ وَاسْمِ مُحَمَّدٍ}؛ {به نام خدا و نام محمد} و منظورش این باشد که با نام خدا ذبحش می‌کنم و با نام محمد متبرّکش می‌کنم، بایستی در چنین حالتی این ذبیحه حرام نشود...} این کلام الرافعی بود؛ و به راستی که این فصل را محکم و مطمئن ساخته است...

فرع: ابن کج می‌گوید: اگر کسی گوسفندی را ذبح کند و بگوید برای رضایت فلان کس ذبح می‌کنم، پس ذبیحه‌اش حلال است، چون او با این کار خودش را به آن شخص نزدیک گردانده است؛ برخلاف کسی که برای بت ذبح می‌کند. و الرویانی ذکر کرده که اگر کسی برای جن ذبح کند و قصدش از آن تقرب جستن به درگاه خداوند متعال باشد تا شر آن جن‌ها را از او دور گرداند، پس ذبیحه‌اش حلال است، و اگر قصدش ذبح کردن برای جن‌ها باشد پس ذبیحه‌اش حرام خواهد شد».[۵۳]

و شیخ الإسلام زکریا الأنصاری در أسنی المطالب شرح روض الطالب می‌گوید: (وَلَا تَحِلُّ ذَبِيحَةُ كِتَابِيٍّ لِلْمَسِيحِ) أَوْ غَيْرِهِ مِمَّا سِوَى اللهِ تَعَالَى مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ - (وَلَا) ذَبِيحَةُ (مُسْلِمٍ لِمُحَمَّدٍ) - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - (أَوْ لِلْكَعْبَةِ) أَوْ غَيْرِهِمَا مِمَّا سِوَى اللهِ؛ لِأَنَّهُ مِمَّا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللهِ بَلْ إنْ ذَبَحَ لِذَلِكَ تَعْظِيمًا وَعِبَادَةً كَفَرَ كَمَا لَوْ سَجَدَ لَهُ كَذَلِكَ صَرَّحَ بِهِ الْأَصْلُ... (فَإِنْ ذَبَحَ لِلْكَعْبَةِ أَوْ لِلرُّسُلِ تَعْظِيمًا لِكَوْنِهَا بَيْتَ اللهِ أَوْ لِكَوْنِهِمْ رُسُلَ اللهِ جَازَ)... (وَتَحْرُمُ الذَّبِيحَةُ) إذَا ذُبِحَتْ (تَقَرُّبًا إلَى السُّلْطَانِ) أَوْ غَيْرِهِ عِنْدَ لِقَائِهِ لِمَا مَرَّ (فَإِنْ قَصَدَ الِاسْتِبْشَارَ بِقُدُومِهِ فَلَا بَأْسَ أَوْ لِيُرْضِيَ غَضْبَانًا جَازَ كَالذَّبْحِ لِلْوِلَادَةِ) أَيْ كَذَبْحِ الْعَقِيقَةِ لِوِلَادَةِ الْمَوْلُودِ؛ وَلِأَنَّهُ لَا يَتَقَرَّبُ بِهِ إلَى الْغَضْبَانِ فِي صُورَتِهِ بِخِلَافِ الذَّبْحِ لِلصَّنَمِ ... (فَإِنْ ذَبَحَ لِلْجِنِّ حَرُمَ إلَّا إنْ قَصَدَ) بِمَا ذَبَحَهُ (التَّقَرُّبَ إلَى اللهِ لِيَكْفِيَهُ شَرَّهُمْ) فَلَا يَحْرُمُ».

ترجمه: «شیخ شرف الدین اسماعیل بن المقری (متوفی ۸۳۷ هـ) در روض الطالب می‌گوید: {نه ذبیحۀ اهل کتاب برای مسیح، حلال است} یا غیر مسیح، یعنی ذبح برای هرکسی غیر از خداوند متعال

۵۳- المجموع شرح المهذب، ((مع تكملة السبكي والمطيعي)) ج ۸ ص ۴۰۹. و روضة الطالبين وعمدة المفتين، ج ۳ ص ۲۰۵.

باشد، مانند موسی علیه السلام {و نه} ذبیحۀ {یک مسلمان برای محمد} صلی الله علیه وآله وسلم {یا کعبه} یا غیر این دو که ماسوای الله متعال هستند، حلال است؛ چون جزو چیزهایی می‌شود که هنگام ذبح نام غیر الله بر آن برده شده است، بلکه اگر برای آنها **به قصد تعظیم و عبادتشان** ذبح کند، کافر می‌شود؛ به همان شکلی که اگر برایشان **به قصد عبادت** سجده کند کافر می‌شود... {اما اگر برای کعبه یا برای پیامبران به قصد تعظیم آنان، از این جهت که کعبه خانۀ خداست یا این جهت که پیامبران، فرستادگان خدا هستند، ذبح کند، پس جایز است}... {و ذبیحه برای تقرب به سلطان} یا غیر او، که در هنگام آمدن او ذبح می‌شود، بنابر آنچه گذشت {حرام است}. {اما اگر قصدش خوشحالی کردن بخاطر آمدن سلطان باشد، یا قصدش راضی کردن کسی که خشمگین است باشد، پس اشکالی ندارد و جایز است، همانند ذبح برای ولادت} یعنی همانند ذبح کردن عقیقه برای کسی که به دنیا آمده است... {و اگر برای جن ذبح کند، ذبیحه‌اش حرام می‌شود؛ مگر اینکه قصدش} از آنچه که ذبح کرده است {تقرب به درگاه خداوند باشد تا خداوند شر آنان را از او دور گرداند} که در این صورت ذبیحه‌اش حرام نخواهد بود».[۵۴]

و امام الخطیب الشربینی در مغني المحتاج می‌گوید: «أَمَّا لَوْ قَالَ بِاسْمِ اللهِ وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ بِرَفْعِ مُحَمَّدٍ، فَإِنَّهُ لَا يَحْرُمُ، بَلْ وَلَا يُكْرَهُ كَمَا بَحَثَهُ شَيْخُنَا لِعَدَمِ إيهَامِهِ التَّشْرِيكَ. قَالَ الزَّرْكَشِيُّ: وَهَذَا ظَاهِرٌ فِي النَّحْوِيِّ. أَمَّا غَيْرُهُ فَلَا يَتَّجِهُ فِيهِ ذَلِكَ. تَنْبِيهٌ: لَا تَحِلُّ ذَبِيحَةُ مُسْلِمٍ وَلَا غَيْرِهِ لِغَيْرِ اللهِ؛ لِأَنَّهُ مِمَّا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللهِ، بَلْ إنْ ذَبَحَ الْمُسْلِمُ لِذَلِكَ تَعْظِيمًا وَعِبَادَةً كَفَرَ كَمَا لَوْ سَجَدَ لَهُ لِذَلِكَ. قَالَ الرُّويَانِيُّ: مَنْ ذَبَحَ لِلْجِنِّ وَقَصَدَ التَّقَرُّبَ إلَى اللهِ تَعَالَى لِيَصْرِفَ شَرَّهُمْ عَنْهُ فَهُوَ حَلَالٌ، وَإِنْ قَصَدَ الذَّبْحَ لَهُمْ فَحَرَامٌ، وَإِنْ ذَبَحَ لِلْكَعْبَةِ أَوْ لِلرُّسُلِ تَعْظِيمًا لِكَوْنِهَا بَيْتَ اللهِ أَوْ لِكَوْنِهِمْ رُسُلَ اللهِ جَازَ».

ترجمه: «اما اگر هنگام ذبح بگوید: {بِاسْمِ اللهِ، وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ} {به نام خدا و محمد رسول خداست}، با مرفوع نمودن محمد، پس ذبیحه‌اش حرام نمی‌شود، بلکه حتی مکروه هم نخواهد بود، چنانکه شیخمان (زکریا الأنصاری) گفته است؛ چون از آن توهم تشریک نمی‌رود. الزرکشی می‌گوید: این نکته برای نحوی‌ها مشخص است، و غیر آنان متوجه آن نمی‌شوند. نکته: ذبیحۀ مسلمان و غیر مسلمان، برای غیر خداوند حلال نیست؛ چون شامل آنچه که هنگام ذبح نام غیر الله بر آن برده شده است می‌شود، و حتی اگر یک مسلمان برای غیر خدا **به قصد تعظیم و عبادت** ذبح کند کافر می‌شود،

۵۴- أسنی المطالب شرح روض الطالب، ج ۱ ص ۵۴۰.

به همان شکل که اگر **به قصد عبادت** برایش سجده کند کافر می‌شود. الرویانی می‌گوید: اگر کسی برای جن ذبح کند و قصدش تقرب به خداوند متعال باشد تا خداوند شر آنان را از او دور گرداند، پس ذبیحه‌اش حلال است، اما اگر قصدش ذبح کردن برای آنان باشد، پس حرام می‌شود. و اگر از روی تعظیم (و احترام گذاشتن) برای کعبه یا پیامبران از این جهت که کعبه خانهٔ خداست و آنها پیامبران خدا هستند ذبح کند، پس جایز است».[۵۵]

و امام الدمیاطی در حاشیه‌اش إعانة الطالبین می‌گوید: «قوله: {أو بقصدهم: حرم} أي أو ذبح بقصد الجن لا تقربا إلى الله، حرم ذبحه، وصارت ذبيحته ميتة. بل إن قصد التقرب والعبادة للجن كفر كما مر فيما يذبح عند لقاء السلطان أو زيارة نحو ولي».

ترجمه: «{اگر به قصد جن‌ها باشد حرام می‌شود} یعنی اگر به قصد تقرب به جن ذبح کند نه به قصد تقرب به خدا، ذبحش حرام خواهد شد و ذبیحه‌اش مردار محسوب می‌شود. بلکه اگر قصدش **تقرب و عبادت** برای جن باشد، پس کافر می‌شود؛ چنانکه قبلا آمد دربارهٔ کسی که اگر هنگام آمدن سلطان یا زیارت کردن ولی، حیوانی را **به قصد تقرب و عبادت** آنها ذبح کند، پس با آن ذبحش کافر خواهد شد».[۵۶]

و باز الدمیاطی در حاشیهٔ إعانة الطالبین می‌گوید: «وإذا علمت ذلك فما يذبح عند لقاء السلطان، أو عند قبور الصالحين، أو غير ذلك، فإن كان قصد به ذلك السلطان، أو ذلك الصالح كسيدي أحمد البدوي حرم، وصار ميتة، لأنه مما أهل لغير الله. بل إن ذبح بقصد التعظيم والعبادة لمن ذكر كان ذلك كفرا. وإن كان قصد بذلك التقرب إلى الله تعالى، ثم التصدق بلحمه عن ذلك الصالح مثلا، فإنه لا يضر. كما يقع من الزائرين فإنهم يقصدون الذبح لله، ويتصدقون به كرامة ومحبة لذلك المزور، دون تعظيمه وعبادته».

ترجمه: «آنچه که هنگام آمدن سلطان یا در کنار قبور صالحان یا در دیگر جاها، ذبح می‌شود، پس اگر به قصد آن سلطان یا آن صالح مثل احمد البدوی ذبح شود، ذبحش حرام و مردار می‌شود، چون جزو آنچه محسوب می‌شود که هنگام ذبح نام غیر الله بر آن برده شده است. بلکه اگر **به قصد تعظیم و عبادت** کسانی که ذکر شدند ذبح کند، پس در این صورت کفر خواهد بود. اما اگر قصدش از آن، تقرب به درگاه خداوند متعال باشد سپس گوشت آن حیوان را از طرف آن صالح صدقه بدهد، پس اشکالی

۵۵- مغني المحتاج إلى معرفة معاني ألفاظ المنهاج، ج ۶ ص ۱۰۷.

۵۶- إعانة الطالبين على حل ألفاظ فتح المعين، ج ۲ ص ۳۹۷.

ندارد، چنانکه زیارت کنندگان اینگونه می‌کنند، به این شکل که آنها برای خداوند قصد ذبح حیوانی را می‌کنند سپس گوشت آن را از روی تکریم و محبت، از طرف آن صالحی که به زیارت قبرش آمده‌اند، – و نه از روی تعظیم و عبادتش– به مردم صدقه می‌دهند».[۵۷]

و دربارهٔ سجود نیز گفته‌اند که اگر **به قصد تعبد** انجام شود عبادت غیر الله محسوب می شود وگرنه تنها حرام است. برای مثال در الفتاوی الهندية آمده: «قَالَ الْإِمَامُ أَبُو مَنْصُورٍ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى إذَا قَبَّلَ أَحَدٌ بَيْنَ يَدَيْ أَحَدٍ الْأَرْضَ ، أَوْ انْحَنَى لَهُ ، أَوْ طَأْطَأَ رَأْسَهُ لَا يَكْفُرُ ؛ لِأَنَّهُ يُرِيدُ تَعْظِيمَهُ لَا عِبَادَتَهُ ، وَقَالَ غَيْرُهُ : مِنْ مَشَايِخِنَا رَحِمَهُمْ اللهُ تَعَالَى إذَا سَجَدَ وَاحِدٌ لِهَؤُلَاءِ الْجَبَابِرَةِ ، فَهُوَ كَبِيرَةٌ مِنْ الْكَبَائِرِ ، وَهَلْ يَكْفُرُ ؟ قَالَ بَعْضُهُمْ : يَكْفُرُ مُطْلَقًا ، وَقَالَ أَكْثَرُهُمْ : هَذَا عَلَى وُجُوهٍ إنْ أَرَادَ بِهِ الْعِبَادَةَ يَكْفُرُ ، وَإِنْ أَرَادَ بِهِ التَّحِيَّةَ لَمْ يَكْفُرْ ، وَيَحْرُمُ عَلَيْهِ ذَلِكَ ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ إرَادَةٌ كُفْرٍ عِنْدَ أَكْثَرِ أَهْلِ الْعِلْمِ ، أَمَّا تَقْبِيلُ الْأَرْضِ ، فَهُوَ قَرِيبٌ مِنْ السُّجُودِ إلَّا أَنَّهُ أَخَفُّ مِنْ وَضْعِ الْخَدِّ وَالْجَبِينِ عَلَى الْأَرْضِ كَذَا فِي الظَّهِيرِيَّةِ».

ترجمه: «ابو منصور رحمه الله می‌گوید: اگر کسی در برابر کسی زمین را ببوسد یا برایش خم شود یا سرش را خم کند، **کافر نمی‌شود؛ چون خواسته که او را تعظیم کند نه عبادت**. و دیگر از مشایخمان رحمهم الله گفته‌اند: اگر کسی برای آن پادشاهان جبار و ستمکر سجده کند، پس سجده‌اش گناه کبیره است. و آیا بخاطر سجده‌اش کافر هم می‌شود؟ بعضی از آنان می‌گویند که بطور مطلق کافر می‌شود. و اکثریت‌شان می‌گویند: این سجده بر چند وجه است، **اگر منظورش از آن عبادت باشد**، پس کافر می‌شود، و اگر منظورش از آن تحیت باشد پس کافر نمی‌شود. و اگرچه هم ارادهٔ سجدهٔ کفری را نکرده باشد، اما نزد اکثر اهل علم انجام چنین سجده‌ای بر او حرام است. اما بوسیدن زمین، پس این کار به سجود نزدیک است، منتها خفیف‌تر از گذاشتن رخسار و پیشانی بر زمین است؛ در الظهیریه اینگونه آمده است».[۵۸]

و علامه ابن الشاط المالكی السبتي رحمه الله (متوفی۷۲۳ هـ) می‌گوید: «أَنَّ سُجُودَ مَنْ سَجَدَ لِلْأَصْنَامِ لَمْ يَسْجُدْ لَهَا لِمُجَرَّدِ التَّذَلُّلِ وَالتَّعْظِيمِ بَلْ لِذَلِكَ مَعَ اعْتِقَادِ أَنَّهَا آلِهَةٌ وَأَنَّهَا شُرَكَاءُ للهِ تَعَالَى وَلَوْ وَقَعَ مِثْلُ

۵۷- إعانة الطالبين على حل ألفاظ فتح المعين، ج ۲ ص ۳۹۴.
۵۸- الفتاوى الهنديه، ج ۱۷ ص ۳۰۳.

ذَلِكَ مَعَ الْوَالِدِ أَوْ الْعَالِمِ أَوْ الْوَلِيِّ لَكَانَ ذَلِكَ كُفْرًا لَا شَكَّ فِيهِ وَأَمَّا إذَا وَقَعَ ذَلِكَ أَوْ مَا فِي مَعْنَاهُ مَعَ الْوَالِدِ لِمُجَرَّدِ التَّذَلُّلِ وَالتَّعْظِيمِ لَا لِاعْتِقَادِ أَنَّهُ إلَهٌ وَشَرِيكٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَكُونُ كُفْرًا وَإِنْ كَانَ مَمْنُوعًا سَدًّا لِلذَّرِيعَةِ».

ترجمه: «کسی که برای اصنام سجده کند، تنها به مجرد تذلل و تعظیم برای آنان سجده نکرده است، بلکه **با این اعتقاد سجده کرده است که آن اصنام، آلهه هستند و شریکان خداوند متعال هستند.** و اگر همانند چنین سجده‌ای برای پدر یا عالم یا ولی انجام شود این هم بدون شک کفر است، و امّا اگر سجده یا آنچه که در معنای سجده است را به مجرد تذلل و تعظیم برای پدرش انجام دهد، **نه بخاطر اعتقاد به اینکه پدرش إله و شریک خداوند عزوجل است، پس چنین سجده‌ای کفر نیست**؛ اگرچه هم بخاطر سد ذریعه ممنوع است».[۵۹]

و امام الشوکانی رحمه الله نیز می‌گوید: «وأما قوله : "ومنها السجود لغير الله" فلا بد من تقييده بأن يكون سجوده هذا قاصداً لربوبية من سجد له، فإنه بهذا السجود قد أشرك بالله عز وجل وأثبت معه إلهاً آخر، وأما إذا لم يقصد إلا مجرد التعظيم كما يقع كثيراً لمن دخل على ملوك الأعاجم أنه يقبل الأرض تعظيماً له، فليس هذا من الكفر في شيء، وقد علم كل من كان من الأعلام أن التكفير بالإلزام من أعظم مزالق الأقدام فمن أراد المخاطرة بدينه فعلى نفسه تجنى براقش».

ترجمه: «و اما این سخنش: {و از آن موارد، سجده برای غیر خدا است}، پس باید آن را مقید کرد به اینکه با انجام **سجده‌اش قصد ربوبیت کسی که برایش سجده کرده است** را داشته باشد، پس با چنین سجده‌ای است که به خداوند عزوجل مشرک گشته و به همراه اوتعالی اله دیگری را ثابت کرده است. و اما اگر قصدی جز تعظیم نداشت، مانند بسیاری از کسانی که نزد پادشاهان عجم وارد می‌شوند و زمین را برای تعظیم او می‌بوسند، پس این هیچ ربطی به کفر ندارد. و همهٔ علما می‌دانند که تکفیر با الزام (لازمه اقوال و افعال) از بزرگترین لغزشگاه قدمهاست، پس هرکس که می‌خواهد دینش را به خطر بیاندازد، پس بدون علم و در جایی که نباید حرف بزند حرف بزند تا دودش در چشم خودش برود».[۶۰]

و الشروانی در حایشه‌اش بر تحفة المحتاج في شرح المنهاج می‌گوید: «قَالَ فِي الرَّوْضَةِ مَا يَفْعَلُهُ كَثِيرُونَ مِنْ الْجَهَلَةِ الضَّالِّينَ مِنْ السُّجُودِ بَيْنَ يَدَيْ الْمَشَايِخِ حَرَامٌ قَطْعًا بِكُلِّ حَالٍ سَوَاءٌ كَانَ إلَى الْقِبْلَةِ أَوْ غَيْرِهَا

۵۹- إدرار الشروق على أنوار الفروق. مطبوع مع الفروق للقرافی، ج ۱ ص ۱۲۵، ط: عالم الکتب.

۶۰- السيل الجرار المتدفق على حدائق الأزهار، ص ۹۷۹.

وَسَوَاءٌ قَصَدَ السُّجُودَ للهِ تَعَالَى أَوْ غَفَلَ عَنْهُ وَفِي بَعْضِ صُوَرِهِ مَا يَقْتَضِي الْكُفْرَ قَالَ الشَّارِحُ فِي الْإِعْلَامِ بَعْدَ نَقْلِهِ مَا فِي الرَّوْضَةِ هَذَا يُفْهِمُ أَنَّهُ قَدْ يَكُونُ كُفْرًا بِأَنْ قَصَدَ بِهِ عِبَادَةَ مَخْلُوقٍ أَوْ التَّقَرُّبَ إلَيْهِ وَقَدْ يَكُونُ حَرَامًا بِأَنْ قَصَدَ بِهِ تَعْظِيمَهُ أَيْ التَّذَلُّلَ لَهُ أَوْ أَطْلَقَ وَكَذَا يُقَالُ فِي الْوَالِدِ وَالْعُلَمَاءِ انْتَهَى».

ترجمه: «النووی در روضة الطالبین می‌گوید: {سجده‌ای که بسیاری از نادانان و گمراهان در برابر مشایخ انجام می‌دهند، در هر حال بطور قطع حرام است، و فرقی نمی‌کند رو به قبله باشد یا نباشد، و فرقی نمی‌کند مقصودش سجود برای خداوند متعال باشد یا از چنین قصدی غافل مانده باشد. و در بعضی از صورت‌هایش، کفر را اقتضا می‌کند}. شارح (= ابن حجر هیتمی) در الإعلام بقواطع الإسلام (ص ۷۵) بعد از نقل‌کردن سخن النووی در الروضه، می‌گوید: {از این سخن، چنین فهمیده می‌شود که **اگر قصدش از سجده‌کردن، عبادت‌کردن مخلوق یا تقرب به او باشد پس سجده‌اش کفر خواهد بود**، و اگر قصدش تعظیم او باشد یعنی برایش فروتنی کند، یا بطور مطلق سجده کند، پس سجده‌اش حرام خواهد بود. و دربارۀ سجده‌کردن برای پدر و علما نیز همینگونه گفته می‌شود}».[۶۱]

و مصطفى السيوطي الرحيباني (متوفى: ۱۲۴۳هـ) در مطالب أولي النهى في شرح غاية المنتهى می‌گوید: «(أَوْ سَجَدَ لِصَنَمٍ أَوْ كَوْكَبٍ) كَشَمْسٍ أَوْ قَمَرٍ؛ كَفَرَ؛ لِأَنَّهُ أَشْرَكَ بِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى. (وَيَتَّجِهُ السُّجُودُ لِلْحُكَّامِ وَالْمَوْتَى بِقَصْدِ الْعِبَادَةِ كَفْرٌ) قَوْلًا وَاحِدًا بِاتِّفَاقِ الْمُسْلِمِينَ».

ترجمه: «شیخ مرعی بن یوسف أبي بكر الكرمي (متوفی ۱۰۳۳ هـ) در غایة المنتهی می‌گوید: {اگر برای بت یا ستاره سجده کند} مانند خورشید یا ماه، کافر می‌شود، چون برای خداوند سبحان شریک قرار داده است. و یک صدا و به اتفاق مسلمانان {متوجه نمودن سجود برای حکام یا مردگان **به قصد عبادت**، کفر است}».[۶۲]

عرض:

و در صفحۀ ۸ می‌گوید: {این افعال زمانی از حالت احتمال بیرون می‌شوند و به عبادت محض تبدیل می‌شوند که یکی از معانی تذلل و خضوع در آنها وجود داشته باشد. لذا باید قاعده‌ی این افعال

۶۱- تحفة المحتاج في شرح المنهاج، ج ۹ ص ۹۱.

۶۲- مطالب أولي النهى في شرح غاية المنتهى، ج ۶ ص ۲۷۸.

را آموخت و مناطهایی را که موجب وقوع در شرک می‌شود، فهمید. بدون تفصیل نباید بر این افعال حکمی را اطلاق نمود و این کار صحیح نمی‌باشد}.

نقد:

می‌گویم: چنانکه پیشتر گفتیم حد و مرز تذلل و خضوعی که قرار است اگر از آن حد بگذرد تبدیل به عبادت شود، معلوم و قابل اندازه‌گیری نیست، و یک چیز نسبی است و از شخصی به شخص دیگر و از عملی به عمل دیگر تغییر می‌کند و خیلی راحت غلاة تکفیری می‌توانند با ظن و گمان مخالفانشان را در خضوع و تذللی که برای غیر الله انجام داده‌اند متهم به رسیدن به آن مرز نمایند و با ظن و گمان مخالفانشان را تکفیر نمایند و مشرک بنامند؛ در حالی که الیقین لا یزول بالشک، و کسی که به یقین توحید و اسلامش با گفتن شهادتین ثابت شده است، با ظن و گمان زایل نمی‌شود.

اکنون بیایید تا با هم حکمت و انگیزه و هدفی که باعث می‌شود یک شخص برای موجود دیگری تذلل و خضوع انجام بدهد را به درستی درک و فهم کنیم تا بتوانیم خضوع و تذللی که به قصد عبادت انجام می‌شود را از خضوع و تذللی که به قصد عبادت نیست تمییز بدهیم.

و خضوع و تذلل هر دو مربوط به اعمال ظاهری و جوارح انسان است اما سرچشمۀ آن به قلب بر می‌گردد؛ یعنی به خوف و رجاء که محل آن قلب انسان است بر می‌گردد. و در خضوع، دفع ضرر مقدم بر جلب نفع است لذا ریشۀ آن بیشتر به خوف قلبی بر می‌گردد، و در تذلل، جلب نفع مقدم بر دفع ضرر است لذا ریشۀ آن بیشتر به رجاء قلبی بر می‌گردد.

و ابتدا خضوع را بررسی می‌کنیم و سپس تذلل را.

می‌گویم: کسی که در ظاهرش و با جوارحش، برای یک موجود خضوع و تواضع و افتادگی و فروتنی انجام می‌دهد، تنها به این خاطر است که از آن موجود خوف و ترسی دارد که مبادا به او ضرری برساند، یعنی خوف و ترس از یک موجود باعث خضوع و تواضع در ظاهر و جوارح می‌شود، برای همین بخاطر خوفی که از او دارد در برابرش کرنش و فروتنی و خضوع می‌کند تا اگر هم نفعی از آن موجود کسب نکند پس حداقل ضررش را دفع کرده باشد. و در خوف و ترس، دفع ضرر مقدم بر جلب نفع است.

و این خوف و ترسی که از متضرر شدن توسط آن موجود دارد قطعا از دو شکل خارج نیست.

شکل اول: که شامل سه حالت می‌شود: حالت اول: یا معتقد است که آن موجود قائم به ذات خودش و مستقل از الله و من دون الله، صاحب و مالک اسباب نفع و ضرر رساندن است، حالت دوم: یا معتقد

است که شراکتا همراه با الله، و مع الله، صاحب و مالک اسباب نفع و ضرر رساندن است، حالت سوم: یا معتقد است که با شفاعت نافذ می‌تواند الله را بر ضرر و نفع رساندن به آن شخص ادلال و اجبار نماید. و هر یک از این سه حالت شرک صریح در ربوبیت است. و خضوع و تواضعی ظاهری که سرچشمه‌اش خوف و ترس بر مبنای اعتقاد به یکی از این سه حالت باشد، قطعاً چنین تواضع ظاهری و خوف قلبی شرک اکبر است.

شکل دوم: معتقد است که آن موجود نه بصورت قائم به ذات خودش و مستقل از الله، و نه شراکتا مع الله، و نه با شفاعت نافذ، نمی‌تواند به او هیچ گونه نفع و ضرری برساند و معتقد است که اگر تمام دنیا جمع بشوند تا به او نفع و یا ضرری برسانند، آن نفع یا ضرر به او نمی‌رسد مگر آنچه را که الله متعال خواسته باشد، و معتقد است که تمام هستی داخل در حیطۀ قدرت و مشیت الله متعال است و هیچ چیز شریک اوتعالی نیست و موجوداتِ هستی تنها اسبابی هستند و قدرت‌هایی که دارند به آنها تفویض نشده بلکه به اذن الله هستند و اگر الله متعال نخواهد هیچ آتشی نخواهد سوزاند و هیچ آبی تشنگی را رفع نخواهد کرد و هیچ چاقویی نخواهد برید و هیچ ویروسی او را بیمار نخواهد کرد و بیماری هیچ کسی به او سرایت نخواهد کرد چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «لَا عَدْوى»...، سپس با این اعتقاد از موجودی که او را فقط یک سبب در رساندن نفع و ضرر به اذن و مشیت الله می‌داند، می‌ترسد و در ظاهرش برای او تواضع و خضوع و فروتنی نشان می‌دهد، تا آن نفع یا ضرری را که خداوند به اذن خودش آن موجود را سببی برای رساندن آن نفع و ضرر قرار داده است، کسب کرده و یا دفع نماید چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «فِرَّ مِن المَجذومِ فِرارَكَ مِنَ الأَسَدِ»؛ «از کسی که جزام و پیسی گرفته است همانند فرار کردنت از شیر فرار کن».

طبق این توضیحات، خضوع در شکل اول، شرک است اگرچه هم در ظاهر به حد نهایت و غایت خود نرسیده باشد. و در شکل دوم، خضوع شرک نیست، اگرچه هم در ظاهر شبیه این باشد که آن شخص نهایت خضوع را از خود نشان داده باشد. پس مناط شرک بودن خضوع، به نهایت و غایت رساندن آن نیست، چراکه عمل ظاهری بدون عمل قلبی و اعتقاد درونی، عبادت محسوب نخواهد شد و این عمل قلب اوست یعنی اعتقاد و باور درونی اوست که مشخص می‌کند آیا شکل اول خضوع را انجام داده است یا شکل دوم آن را. چنانکه ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «وقد أجمع المسلمون على أن مجرَّد أعمال البدن بدون عمل القلب لا يكون عبادة ولا طاعة لله».

ترجمه: «مسلمانان اجماع دارند بر اینکه مجرد اعمال بدنی بدون عمل قلبی، نه عبادت محسوب می‌شود و نه طاعت خداوند».[۶۳]

خضوعی که ریشهٔ آن بیشتر به خوف قلبی بر می‌گردد (و رجاء به جلب نفع در اولیت دوم آن قرار دارد) [۶۴] را بررسی کردیم. اکنون تذلل که ریشهٔ آن بیشتر به رجاء قلبی بر می‌گردد (و خوف از دفع ضرر در اولویت دوم آن قرار دارد) را بررسی می‌کنیم.

می‌گویم: کسی که در ظاهرش برای یک موجود، تذلل و خواری و فروتنی انجام می‌دهد به این خاطر است که در قلبش از آن موجود امید و رجاء دارد تا از او نفعی کسب کند، برای همین بخاطر رجاء و امیدی که به او دارد در ظاهر برای او تذلل و خواری و فروتنی می‌کند تا اگر هم ضرری از آن موجود به او نرسد حداقل نفعش را جلب کرده باشد.

و این رجاء و امیدی که به نفع بردن از آن موجود دارد قطعا از دو شکل خارج نیست.

شکل اول: که شامل سه حالت می‌شود: حالت اول: یا معتقد است که آن موجود قائم به ذات خودش و مستقل از الله و من دون الله، صاحب و مالک اسباب نفع و ضرر رساندن است، حالت دوم: یا معتقد است که شراکتا همراه با الله، و مع الله، صاحب و مالک اسباب نفع و ضرر رساندن است، حالت سوم: یا معتقد است که با شفاعت نافذ می‌تواند الله را بر ضرر و نفع رساندن به آن شخص ادلال و اجبار نماید. و هر یک از این سه حالت شرک صریح در ربوبیت است. و تذلل و فروتنی ظاهری که از روی امید و رجاء داشتن به جلب نفع یا دفع ضرر از یک موجود انجام می‌شود آن هم با اعتقاد به اینکه آن موجود طبق یکی از سه حالت‌های فوق می‌تواند به او نفعی برساند یا ضرری را دفع کند قطعا چنین رجاء و تذللی شرک اکبر است.

شکل دوم: معتقد است که آن موجود، تنها سببی داخل در حیطهٔ قدرت و مشیت الله متعال است و خداوند آن موجود را تنها سببی برای رساندن نفعی بخصوص یا ضرری بخصوص قرار داده است، سپس از آن موجود رجاء و امید دارد تا آن نفع و یا ضرری را که الله متعال آن موجود را سببی برای رساندن آن نفع یا ضرر قرار داده بود، به دست بیاورد.

۶۳- الرد على الشاذلي في حزبيه، وما صنفه في آداب الطريق از ابن تیمیه، ص ۶۵.

۶۴- به این خاطر می گوییم که در خضوع، دفع ضرر مقدم بر جلب نفع است چون ممکن است حاکمی ستمکار، شخصی را مجبور به سجده کردن برای خود کند و آن شخص با اینکه در قلبش از آن حاکم نفرت دارد اما از روی اکراه و اجبار در ظاهر برای او تواضع نشان می‌دهد و دفع ضرر آن حاکم ستمکار که اصل در او ستم و ضرر رساندن به آن شخص و همانندانش است، مقدم به جلب منافع اوست.

برای مثال پدر یا دوست یا همسر یا حاکم یا نحو آن از شما ناراحت شده و بر شما خشم گرفته و خطر اینکه از طرف او ضرری متوجه شما شود وجود دارد، در این صورت دفع ضررهایی که از طرف آنها ممکن است به شما برسد مقدم بر جلب نفع‌هایشان است. برای همین در ظاهر اظهار فروتنی و تواضع و خضوع می‌کنی و در عین حال معتقدی که پدر یا دوست یا همسر یا حاکم یا نحو آن، ربوبیت ندارد تا قائم به ذات خودش یا شراکتاً مع الله یا با شفاعت نافذ ضرری به تو برساند. از این رو اگر در برابر آنها نهایت خضوع را نشان بدهد به این شکل که حتی برایشان سجده انجام بدهد و یا مثلا خود را در خاک بغلطاند و یا حتی حاکم جباری دستور به لیس زدن کف پایش هم بدهد باز عبادت آنها محسوب نمی‌شود چون با عمل قلبی همراه نبوده است و فعل او بعد از اینکه از شرک اکبر خارج می‌شود، زیر یکی از احکام پنج‌گانهٔ: واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام قرار می‌گیرد.

پس ثابت شد که مناط خضوع و تذللی که شرک است، همان اعتقاد به ربوبیت آن کسی است که برایش خضوع و تذلل کرده است. و منظور ما از ربوبیت چنانکه گفتیم این است که یا قائم به ذات خودش و مستقل از الله، مالک اسباب نفع و ضرر رساندن باشد، یا شراکتا مع الله نفع و ضرر برساند، یا با شفاعت نافذ و با ادلال و اجبار نمودن الله، نفع و ضرر برساند.

و جناب آقای صبغت الله عاکف، در اینکه اعمال را به دو دسته تقسیم کرده است، اینکه یک دسته از اعمال تعبدی محض است و دستهٔ دیگر، احتمالی هستند و تنها با داشتن قصد عبادت، عبادت شمرده می‌شوند، درست گفته است، منتها اشتباه او در این است که قصد عبادت را به درستی تعریف نکرده است و آن را صرفا به نهایت خضوع و تذلل ظاهری و بدون اینکه آن را به عمل قلبی ربط داده باشد، منوط کرده است که اشتباه بودن آن را توضیح دادیم.

عرض:

آقای صبغت الله در صفحهٔ ۸ می‌گوید: {یک فعل احتمالی زمانی عبادت است که در آن قصد تقرب و تعبد باشد}.

و می‌گوید: {انجام این فعل احتمالی برای غیر الله، به قصد تعبد و تنسک، شرک اکبر است}.

و می‌گوید: {هر که برای غیر الله به قصد تعبد ذبح نمود در شرک اکبر واقع شده است}.

سپس در ادامه شواهد و قرائنی را می‌آورد که بر اساس آنها به قول خودش به راحتی می‌توان فهمید که این افعال به نیت تعبد صورت گرفته است یا خیر، چنانکه می‌گوید: {انجام این افعال

احتمالی، جز به نیت تقرب و تعبد، عبادت به حساب نمی‌آید؛ اما شواهد و قراینی وجود دارد که بر اساس آن **به راحتی** می‌شود فهمید که آیا این افعال به نیت عبادت صورت گرفته یا خیر}.

سپس پنج مورد را ذکر می‌کند و ما در ادامه این موارد را بررسی می‌کنیم.

در مورد اول می‌گوید: {در صورتیکه این افعال همراه با اعتقاد یکی از معانی ربوبیت در مخلوق باشد؛ پس کسی که برای مخلوقی ذبح نمود و به این باور بود که این مخلوق متصف به یکی از معانی ربوبیت بوده، مستقل است و در قدرت الله تأثیری ایجاد می‌کند؛ چنین ذبحی شرک اکبر است، در مورد خوف و رجاء و دعاء و محبت و تمامی افعال احتمالی دیگر نیز حالت چنین است}.

نقد:

می‌گویم: این مورد کاملا صحیح است. و غیر از این مورد هیچ مورد دیگری وجود ندارد و جز با اعتقاد به ربوبیت یک موجود، نمی‌توان برای آن عبادتی انجام داد و عبادت برای یک موجود رخ نمی‌دهد مگر اینکه برای آن موجود قدرت ربوبیت قائل بوده باشی. و مابقی مواردی که ذکر می‌کند نیز به ربوبیت برمی‌گردند اما متاسفانه به درستی آن را درک نکرده است و ما در ادامه نشان می‌دهیم که بقیه مواردش نیز به ربوبیت ارتباط دارند.

عرض:

در مورد دوم می‌گوید: {انجام این افعال برای مخلوقی که در عرف عاقلان، چنین افعالی برای آن صورت نمی‌گیرد؛ مانند ذبح برای آفتاب، ستاره، درخت و سنگ. هیچ کسی در عرف و عادت عاقلان با ذبح، به این اشیاء روی نمی‌آورد تا اینها را اکرام نماید و به آنها طعام بدهد؛ بلکه پرواضح است که مقصود از ذبح و ریختن خون برای اینها، تعبد و تقرب است و این شرک اکبر است و انسان را از دین خارج می‌کند؛ چون از دایره‌ی احتمال بیرون شده است و به یک عبادت محض تبدیل شده است}.

نقد:

می‌گویم: انجام دادن سجده و ذبح برای معبودان باطل تاریخ مانند خورشید و ستاره، و یا اصنام و اوثان آنها که از جنس سنگ و چوب و... هستند، خود همراه با اعتقاد داشتن به ربوبیت و إلهیت آنها

است و مشرکان معبودان باطلشان را دارای صفات ربوبیت می‌دانستند از این رو آنها را عبادت می‌کردند تا در مقابل انجام عبادت برای آنها، آنها نیز بوسیلۀ قدرت ربوبیتی که دارند به عابدانشان نفع برسانند و ضرر را دور سازند. لذا شخص مسلمانی که عاقل و بالغ است و بدون هیچ عذری مانند اکراه و خطای غیر عمد و از روی آ گاهی و عمد برای معبودان باطل تاریخ سجده یا ذبح نماید، پس او با این عملش کافر خواهد شد چون نشان دهندۀ کفر و شرک باطنی اوست. و اگر بالفرض مسلمانی از اهل قبله پیدا شود که اصل در او این است که برای آن خورشید و ستاره و چوب و سنگ، ربوبیت قائل نیست، اما در ظاهر برای آنها ذبح یا سجده کند و ما نیز قرینه‌ای که عمل او را حمل بر اکراه یا دیگر عذرهای شرعی نماید نداشته باشیم، پس ما حکم به ظاهر او می‌دهیم و او را تکفیر می‌کنیم و باطن و اندرون او را به الله متعال واگذار می‌کنیم. پس سجده و ذبح برای معبودان باطل تاریخ و بت‌ها مستلزم کفر باطنی است، بر خلاف سجده و ذبح برای کسانی که جزو معبودان مشرکان نیستند مانند سجده و ذبح برای پدر و مادر و شیخ، که حرام و گناه کبیره است و تنها در صورتی که به قصد عبادت آنها باشد شرک خواهد بود. ولی چون معبودان باطل توسط مشرکان عبادت شده‌اند و برایشان ربوبیت قائل بودند پس ذبح و سجده برای آنها بخاطر اعتقاد به ربوبیت آنها انجام شده است ولذا مستلزم کفر باطنی است، چنانکه ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «وَمَا كَانَ كُفْرًا مِنْ الْأَعْمَالِ الظَّاهِرَةِ: كَالسُّجُودِ لِلْأَوْثَانِ وَسَبِّ الرَّسُولِ وَنَحْوِ ذَلِكَ فَإِنَّمَا ذَلِكَ لِكَوْنِهِ مُسْتَلْزِمًا لِكُفْرِ الْبَاطِنِ وَإِلَّا فَلَوْ قُدِّرَ أَنَّهُ سَجَدَ قُدَّامَ وَثَنٍ وَلَمْ يَقْصِدْ بِقَلْبِهِ السُّجُودَ لَهُ بَلْ قَصَدَ السُّجُودَ للهِ بِقَلْبِهِ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ كُفْرًا وَقَدْ يُبَاحُ ذَلِكَ إذَا كَانَ بَيْنَ مُشْرِكِينَ يَخَافُهُمْ عَلَى نَفْسِهِ فَيُوَافِقُهُمْ فِي الْفِعْلِ الظَّاهِرِ وَيَقْصِدُ بِقَلْبِهِ السُّجُودَ للهِ كَمَا ذُكِرَ أَنَّ بَعْضَ عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَعُلَمَاءِ أَهْلِ الْكِتَابِ فَعَلَ نَحْوَ ذَلِكَ مَعَ قَوْمٍ مِنْ الْمُشْرِكِينَ حَتَّى دَعَاهُمْ إلَى الْإِسْلَامِ فَأَسْلَمُوا عَلَى يَدَيْهِ وَلَمْ يُظْهِرْ مُنَافَرَتَهُمْ فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ».

ترجمه: «اعمالی ظاهری مانند سجود برای بت‌ها و دشنام دادن به پیامبر، و نحو آن که کفر هستند، همانا به این خاطر کفر هستند چون مستلزم کفر در باطن هستند وگرنه اگر چنین مقدّر آید که شخصی در جلوی بتی سجده کند و با قلبش قصد سجده برای آن بت را نکرده باشد بلکه با قلبش قصد سجده برای الله را کرده باشد، پس با آن سجده‌اش کافر نمی‌شود. و در صورتی که در بین مشرکان باشد و از جانش بترسد انجام چنین سجده‌ای مباح خواهد بود و به این شکل در ظاهر فعلش با آنها موافق خواهد بود اما با قلبش قصد سجده برای الله را می‌کند. چنانکه ذکر شده که بعضی از علمای مسلمین و علمای اهل کتاب و نحو آن همانند چنین سجده‌ای را با مشرکان انجام داده‌اند تا اینکه آنها را به اسلام

دعوت کنند و بر دستان آنان اسلام آوردند و باعث نشد که مشرکان در همان ابتدای امر از آنها (و دعوت به اسلامشان) نفرت پیدا کنند و از دعوت آنها رویگردانی کنند».[۶۵]

ماموستا بهروز عزیزی حفظه الله در کتاب حکم سجود برای غیر الله صفحهٔ ۴۹-۵۲ می‌گوید: {اصلاً و ابداً امکان ندارد کسی برای بُتی -با وصف بُت و معبود- سجده ببرد، مگر اینکه آن بت را رب و معبود می‌پندارد (حال به معنای دارا بودن جزئیتی از صفات رب، یا تمامی صفات رب). و به همین سبب است که در کلام علماء اسلام، سجده برای بُت (چه این بُت، سنگ یا مجسمه‌ای از معبودی چون بودا باشد، و چه خورشید و ماه و آتش و... باشد) بطور مطلق کفر خوانده شده و این قید (اگر آن را رب بداند، یا به قصد عبادت برایش سجده کند) در این مورد، در کلام علماء ذکر نمی‌شود. زیرا همانطور که توضیحش گذشت: هیچ أحدی برای بُتی (با وصف بُت و معبود) سجده‌ای نمی‌کند، مگر اینکه خود این مطلب یعنی قصد عبادت و اعتقاد ربوبیت -ولو بصورت وصفی از اوصاف ربوبیت- در قلب او موجود است، لذا نیازی به ذکر این قید در این حالت نیست.

بر خلاف حالتی که سجده برای غیر بُت و معبودان باطل دیگر باشد، که غالب علماء امّت بلا فاصله قید (به نیّت عبادت، یا آن را اله و معبود و رب و... بداند) را ذکر می‌نمایند! و چنین موضوعی به کثرت و کرّات در کلام علماء امّت یافت می‌شود. و اگر بالفرض، حالتی باشد که شخصی در ظاهر برای بُتی سجده کند، نه به قصد عبادت و تعظیم اعتقاد الوهیت و ربوبیت در آن، بلکه بخاطر اکراه و امثال آن، چنین شخصی کافر نمی‌شود، مگر آن قید لازم در او موجود باشد.

از نمونهٔ این مطلب و ذکر قیود در حالت سجده برای غیر معبودان باطل، و عدم ذکر قیود برای معبودان باطل، همان قول مذکور در «الموسوعة الفقهية الكويتية» است که در آن آمده است: (الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۲۴ صص ۲۱۱-۲۱۲):

«أَجْمَعَ الْفُقَهَاءُ عَلَى أَنَّ السُّجُودَ لِلصَّنَمِ أَوْ لِلشَّمْسِ أَوْ نَحْوِهِمَا مِنَ الْمَخْلُوقَاتِ كُفْرٌ يَخْرُجُ السَّاجِدُ بِهِ عَنِ الْمِلَّةِ إِذَا كَانَ عَاقِلاً بَالِغًا مُخْتَارًا، سَوَاءٌ كَانَ عَامِدًا أَوْ هَازِلاً. وصَرَّحَ الشَّافِعِيَّةُ بِأَنَّهُ إِنْ لَمْ يَسْجُدْ لِلصَّنَمِ أَوْ لِلشَّمْسِ عَلَى سَبِيلِ التَّعْظِيمِ وَاعْتِقَادِ الأُلُوهِيَّةِ، بَل سَجَدَ لَهَا وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ يَجْرِي عَلَيْهِ حُكْمُ الْكُفَّارِ فِي الظَّاهِرِ، وَلاَ يُحْكَمُ بِكُفْرِهِ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ، وَإِنْ دَلَّتْ قَرِينَةٌ قَوِيَّةٌ عَلَى عَدَمِ دَلاَلَةِ الْفِعْل عَلَى الاِسْتِخْفَافِ، كَسُجُودِ أَسِيرٍ فِي دَارِ الْحَرْبِ بِحَضْرَةِ كَافِرٍ خَشْيَةً مِنْهُ فَلاَ يَكْفُرُ. كَمَا أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ السُّجُودَ لِغَيْرِ صَنَمٍ وَنَحْوِهِ، كَأَحَدِ الْجَبَابِرَةِ

۶۵- مجموع الفتاوى، ج ۱۴ ص ۱۲۰.

أَوِ الْمُلُوكِ أَوْ أَيِّ مَخْلُوقٍ آخَرَ هُوَ مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَكَبِيرَةٌ مِنْ كَبَائِرِ الذُّنُوبِ، فإِنْ أَرَادَ السَّاجِدُ بِسُجُودِهِ عِبَادَةَ ذَلِكَ الْمَخْلُوقِ كَفَرَ وَخَرَجَ عَنِ الْمِلَّةِ بِإِجْمَاعِ الْعُلَمَاءِ، وإِنْ لَمْ يُرِدْ بِهَا عِبَادَةً فَقَدِ اخْتَلَفَ الْفُقَهَاءُ فَقَال بَعْضُ الْحَنَفِيَّةِ: يَكْفُرُ مُطْلَقًا سَوَاءٌ كَانَتْ لَهُ إِرَادَةٌ أَوْ لَمْ تَكُنْ لَهُ إِرَادَةٌ، وَقَال آخَرُونَ مِنْهُمْ: إِذَا أَرَادَ بِهَا التَّحِيَّةَ لَمْ يَكْفُرْ بِهَا، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ إِرَادَةٌ كَفَرَ عِنْدَ أَكْثَرِ أَهْل الْعِلْمِ».

ترجمه: «علماء إجماع نظر دارند بر اینکه سجود برای بُت و خورشید و أمثال آن از مخلوقات (و چیزهایی که در دورانی از دوران‌ها به عنوان معبود و إله باطل مورد پرستش بوده‌اند)، کفری است که سجده کننده را از دائرهٔ اسلام خارج می‌نماید مادامی‌که بالغ و عاقل و مختار باشد، و یکسان است، عمدی این کار را انجام دهد، یا از سر هزل و شوخی (زیرا هزل به کفر، و انجام کفر با هزل و شوخی، به اجماع علماء کفر است) و شافعیه به این موضوع تصریح نموده‌اند که اگر سجده‌اش **برای بُت یا خورشید**، از جهت تعظیم و اعتقاد الوهیت در آن نبود و بلکه به سببی دیگر غیر از این اسباب، بدون إکراه، برای آن سجده برد درحالی‌که قلبش مطمئن به ایمان بود و در قلب اعتقادی به الوهیت و تعظیم آن نداشت، در ظاهر ما بر او حکم کفر می‌دهیم[۶۶]، امّا (اگر راست بگوید) این فرد فیما بینه و

۶۶- زیرا بُت و خورشید از معبودان باطل تاریخ بوده‌اند و سجده برای آنها (مادامی‌که إکراهی بر انسان نباشد) در ظاهرِ أمر برای عبادتشان و اعتقاد به ألوهیت آنهاست، و این امر نشان دهندهٔ استخفاف او به شرائع دین الله و نشانه‌ای از نشانه‌های شرک در قلب او است. و ظاهراً این شخص عذری هم ندارد، لذا حکم عمل و خودش، در ظاهر کفر است، زیرا بدون دلیل و بدون اکراه **بر یک معبود باطل (همچون بُت یا خورشید)** سجده نموده، در حالی‌که در نزد یک شخص مسلمان از امور واضح و معلوم من الدین بالضرورة است که نبایست برای معبودی غیر از الله عبادت و سجود انجام داد، و این ادعای او که در باطن نیّت تعظیم و عبادت نداشته است و آن را مستحق عبادت نمی‌شمارد و... برای ما مکشوف نیست، لذا بر أساس همین ظاهر بر او حکم داده می‌شود (هرچند که اگر راست بگوید، فیما بینه وبین الله کافر نشده است). و این طرز عمل علماء با چنین شخص و حالتی، به این دلیل است که اگر اینگونه عمل نشود، هر شخصی می‌تواند برای بُت و سائر معبودان باطل، بدون اکراه و... سجده نموده، و بعداً ادعاء نماید که قصد عبادت و تعظیم آنها را نداشته است. و زمانی که اینگونه شد دروازهٔ کفر و زندقه در میان مردم گشوده می‌شود. لذا حکم چنین فردی بر اساس ظاهرش کفر است.

علامه القاضی حسین المرورودی از ائمهٔ شافعیه (متوفی: ۴۶۲ هـ) رحمه الله در کتابش (التعلیقة للقاضي حسین، علی مختصر المزني، ج ۲ ص ۱۰۳۷، ط: مکتبة نزار مصطفی الباز- مکة المکرمة) فرموده است: «فأما المسلم إذا سجد للصنم أو عظمه في دار الحرب نظر فيه إن كان حواليه كفار يحملونه عليه، أو كان أسيرًا يشبه أن يكون مكروهًا على ما يتعاطاه من

بین الله، حکم به کفرش نمی‌شود و کافر نمی‌شود. و اگر أحیاناً قرینۀ قوی‌ای دلالت نمود که این سجده برای بت و... **به‌سبب استخفاف به دین الله و تعظیم معبود غیر الله**، نبوده، مثلاً: اسیری از أسرای مسلمین در دار الحرب را دیدیم که در حضور شخصی کافر و از ترس او، (ظاهرا) برای بُت سجده نمود، در چنین حالتی (در ظاهر هم) حکم کفرش را نمی‌دهیم و کافر نمی‌شود (زیرا در مورد او شبهۀ إکراه

المحظورات الإسلام لم يحكم بكفره، وإن عدمت إمارة الإكراه أو كان ناج، حُكم بكفره، لأن المسلم لا يستجيز في عقيدته أن يشبه بالكفار بارتكاب محظورات الإسلام محاكاة لهم، واستهزاء بهم، فإقدامه عليه يؤذن بخبث سريرته، وكفر سابق كان يخفيه».

ترجمه: «امّا مسلمان، اگر در دار الحرب **برای بُت سجده نمود یا آن را تعظیم نمود**، در حال و وضع او نظر انداخته می‌شود، پس اگر به هنگام ارتکاب این عمل، در اطرافش کافرانی موجود بوده باشند که او را بر انجام این عمل مجبور و مُکرَه نموده باشند، یا اگر در دست کفار اسیر بود به نحوی که شبهۀ این موضوع به ذهن بیاید که شاید آنها او را بر انجام چنین أمور حرامی مجبور و مُکرَه نموده‌اند، در چنین حالتی حکم به کفرش داده نمی‌شود. امّا اگر نشانه‌های إکراه موجود نبود، یا آن شخص کسی بود که از دست کفار رهایی یافته، -و با این وصف، باز هم چنان عملی انجام داد- در این حالت حکم به کفرش داده می‌شود، زیرا مسلمان بر اساس عقیده‌اش جایز نمی‌داند که در محظورات و محرماتی که مخصوص و ویژۀ کفار و مشرکین هستند (= کفر هستند)، با ارتکاب آنها و تقلید و حکایت عمل و روش کفار و استهزاء به آنها، خود را شبیه آنها گرداند، پس اقدامش به چنین اموری، نمایانگر باطن و قلب پلید او، و کفری است که از قبل در قلبش مخفی نموده (و آن ایمانی که برای ما اظهارش نموده، ایمانی منافقانه بوده است)».

همچنین علامه **ابن تیمیه حنبلی** رحمه الله فرموده است: «وما كان كفراً من الأعمال الظاهرة: كالسجود للأوثان، وسب الرسول، ونحو ذلك، فإنما ذلك لكونه مستلزماً لكفر الباطن، وإلا فلو قدر أنه سجد قدام وثن، ولم يقصد بقلبه السجود له، بل قصد السجود لله بقلبه، لم يكن ذلك كفراً. وقد يباح ذلك إذا كان بين مشركين يخافهم على نفسه، فيوافقهم في الفعل الظاهر، ويقصد بقلبه السجود لله؛ كما ذكر أن بعض علماء المسلمين وعلماء أهل الكتاب فعل نحو ذلك مع قوم من المشركين، حتى دعاهم إلى الإسلام، فاسلموا على يديه، ولم يظهر منافرتهم في أول الأمر». [مجموع الفتاوی، ج ۱۴ ص ۱۲۰].

همچنین **علامه ابن حجر الهیتمی الشافعی** رحمه الله در کتابش (الإعلام بقواطع الاسلام، ص ۷۳) در این باره می‌فرماید: «ومنها -اي الألفاظ و الأقوال الكفرية-: كل فعل صدر عن تعمد واستهزاء بالدّين صريح، كالسجود للصنم أو الشمس، سواء كان في دار الحرب أم دار الإسلام، بشرط أن لا تقوم قرينة على عدم استهزائه وعذره».

ترجمه: «از جمله ألفاظ و أفعال کفری: هر فعلی است که عمدی یا با هزل و استهزاء صریح به دین، از انسان صادر شود، مانند سجود برای بُت یا خورشید، و یکسان است این عمل در دار الاسلام رُخ داده باشد، یا دار الحرب، به شرطی که قرینه‌ای بر عدم استهزاء، یا عذری در مورد ارتکاب آن فعل، موجود نباشد». [بهروز عزیزی]

وجود دارد).[۶۷] همچنین **علماء اجماع نظر دارند** بر اینکه سجده برای غیر «بُت» و أمثال آن، مانند سجده برای شخصی از پادشاهان و مستکبران، یا هر مخلوق دیگری (که به مانند بُت و أمثال آن، به عنوان معبود گرفته نشده)، از محرمات و کبیره‌ای از گناهان کبیره است[۶۸]، امّا اگر قصد سجده کننده از این نوع سجده، عبادت آن مخلوق باشد، به اجماع علماء با این عمل کافر شده و از ملت اسلام خارج می‌شود. امّا اگر این سجده را به نیّت عبادت برای آن مخلوق انجام ندهد، این حالت، مورد اختلاف فقهاست، برخی از حنفیه گفته‌اند یکسان است: نیتی داشته باشد یا نداشته باشد، بطور مطلق کافر می‌شود، و برخی دیگر از حنفیه گفته‌اند: اگر منظورش با آن سجده، تحیت و تکریم باشد نه عبادت کردن، در این حالت کافر نمی‌شود. و اگر برای غیر خدا سجده ببرد، و هیچ نیتی نکند (نه نیّت عبادت، و نه نیّت تحیت و تکریم و نه....) در نزد اکثر اهل علم کافر می‌شود». پایان ترجمه از الموسوعة الفقهية الكويتية.

و از نمونه‌های این طریق عمل، این کلام امام قاضی عیاض المالکی (متوفی: ۵۴۴ هـ) رحمه الله تعالی است: «وَكَذَلِكَ نُكَفِّرُ بِكُلِّ فِعْلٍ أَجْمَعَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ لَا يَصْدُرُ إِلَّا مِنْ كَافِرٍ، وَإِنْ كَانَ صَاحِبُهُ مُصَرِّحًا بِالْإِسْلَامِ مَعَ فِعْلِهِ ذَلِكَ الْفِعْلَ، كَالسُّجُودِ لِلصَّنَمِ، وَلِلشَّمْسِ، وَالْقَمَرِ، وَالصَّلِيبِ، وَالنَّارِ».[۶۹]

ترجمه: «و همچنین تکفیر می‌نماییم به سبب ارتکاب هر فعلی که مسلمانان إجماع نظر دارند که چنان فعلی جز از شخصی کافر، از کسی صادر نمی‌شود، هر چند که صاحبش همراه با ارتکاب این فعل تصریح به اسلام خود نماید، همانند سجود برای بُت و خورشید و ماه و صلیب و آتش».

در این قول امام قاضی عیاض رحمه الله می‌بینیم که سجود برای آن پنج چیزی که ذکرشان نموده و همگی از جمله معبودان باطل تاریخ بوده‌اند را مقید به نیّت عبادت و اعتقاد ربوبیت و... ننموده، زیرا همانطور که توضیحش گذشت، سجده از جانب کسانی برای این معبودان باطل، خود همراه با نیّت عبادت و اعتقاد الوهیت و ربوبیت در آنهاست». **انتهای کلام ماموستا بهروز عزیزی**

۶۷- امام أبو بكر الشاشي القفال الشافعی (متوفی: ۵۰۷ هـ) رحمه الله، در کتابش (حلية العلماء في معرفة مذاهب الفقهاء ج ۲ ص ۱۶۹، ط: مؤسسة الرسالة / دار الأرقم- بیروت / عمان) فرموده است: «وَحكى القَاضِي حُسَيْن رَحمَه الله أَن الشَّافِعِي رَحمَه الله نَص على أَن مُسلماً لَو سجد للصنم فِي دَار الْحَرْب لم يحكم بردته». [بهروز عزیزی]

۶۸- ببینید: سجود برای غیر بت و معبودان باطل، همچون حاکم و... اگر به قصد عبادت نباشد، فقط گناه کبیره است و کفر و شرک نیست. می‌بینیم که اینجا قید (برای عبادت نباشد) قرار داده شده است. [بهروز عزیزی]

۶۹- الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۲ ص ۲۸۷، ط: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع. [بهروز عزیزی]

پس ثابت شد که مورد دوم نیز به شرک در ربوبیت برمی‌گردد چون مشرکان اگر معتقد بودند که معبودان باطلشان مانند خورشید و ستاره و... به آنها نفع و ضرری نمی‌رسانند، آنها را نیز عبادت نمی‌کردند.

عرض:

و در مورد سوم نوشته است: {در صورتی‌که انجام دهندگان این افعال تصریح نمایند که این کارهای احتمالی را به قصد عبادت و تقرب انجام می‌دهند؛ طوری که فردی بگوید: برای فلانی چنین و چنان نذر نموده‌ام، به قصد تقرب به او و تعبدش؛ که این فعل بدون مقدمه شرک اکبر است؛ چون تصریح نموده که به قصد عبادت و تقرب این کار را انجام می‌دهم. سایر افعال احتمالی نیز مانند همین نذر است}.

نقد:

می‌گویم: این نیز به شرک در ربوبیت بر می‌گردد. چون مکان نیت، بر روی زبان نیست بلکه داخل قلب انسان است، چون ممکن است کسی بر روی زبانش عبارت «نیت عبادت» را تلفظ کند و نسبت به معنا و مفهوم آن جاهل باشد، و با قلبش قصد و نیت عبادت را نکرده باشد و در قلبش تفاوت و تمییزی بین نیت تکریم و تعظیم با نیت عبادت قرار نداده باشد، پس او صرفا با بر زبان آوردن عبارت «نیت عبادت» عملی که انجام می‌دهد حقیقتا عبادت محسوب نمی‌شود. و علما اجماع دارند بر اینکه اگر کسی معنای سخنی که می‌گوید را نداند پس حکم آن سخن بر او ثابت نمی‌شود، لذا اگر کسی بگوید: «نیت عبادت می‌کنم» اما نداند معنای عبادت چیست، پس او نیت چیزی که نمی‌داند چیست را کرده است و لذا او عملاً نیت چیزی را نکرده است. ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «فَإِنَّ النِّيَّةَ تَتْبَعُ الْعِلْمَ فَمَنْ عَلِمَ مَا يُرِيدُ فِعْلَهُ نَوَاهُ بِغَيْرِ اخْتِيَارِهِ وَأَمَّا إذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ فَيَمْتَنِعُ أَنْ يَقْصِدَهُ».

ترجمه: «نیت از دانستن پیروی می‌کند، و هرکس بداند که چکار می‌خواهد بکند پس او بدون اختیار نیّت آن کار را کرده است، اما اگر از کاری خبر نداشته باشد، پس غیر ممکن است که قصد انجام آن را بکند».[۷۰]

۷۰- مجموع الفتاوی، ج ۲ ص ۲۸۹.

پس کسی که نداند عبادت چیست چگونه نیّت عبادت می‌کند؟ و کسی که نداند إله مستحق عبادت و معبود کیست چگونه نیّت تعبد برای معبود می‌کند؟ و کسی که لفظی را بگوید اما معنایش را نداند چگونه حکم آن لفظ برای او ثابت می‌شود؟

پس قید: **«نیت عبادت»**، تنها یک لفظ نیست که باید با زبان گفته شود و اینطور نیست که اگر گوینده‌اش معنای آن را نفهمد پس اشکالی نداشته باشد، بلکه نیّت عبادت کردن، برابر است با نیّت تقرب به موجودی که اعتقاد به ربوبیتش دارد. و اگر در قلب و اعتقادش قصد و نیت تقرب به موجودی که برایش ربوبیت قائل است نداشته باشد، پس تقربش به او عبادت نیست، بلکه تنها تعظیم و احترام به اوست، و در نهایت فعل تقرب او شامل یکی از احکام پنجگانهٔ واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام می‌شود.

پس وقتی کسی می‌گوید: {برای یک مخلوق به نیّت عبادت، سجده یا ذبح می‌کنم}، او باید تفاوت و تمایز و حدِ فاصل **«نیت عبادت»**، با **«نیت تکریم و احترام گذاشتن»** را بداند. پس از او می‌پرسیم: وقتی که نیّت عبادت می‌کنی، در اعتقاد و باورت چه تغییر و تفاوتی بین **«نیت تکریم»** با **«نیت عبادت»** قائل هستی، و چه چیزی در اعتقادت نسبت به آن مخلوق باعث شده که به جای نیّت تکریم، نیّت عبادت کرده باشی؟ و اکنون که برایش نیّت عبادت کرده‌ای، نسبت به زمانی که تنها برایش نیّت تکریم داری، چه تفاوتی در عقیده‌ات بوجود آمده است؟

حالت اول: اگر تفاوت و تمایز و حد فاصلی بین **«نیت عبادت»** و **«نیت تکریم»** نگذاشت، و ندانست چه تفاوتی با همدیگر دارند و نتوانست این دو نیّت را از هم تفکیک دهد، پس او جاهلی است که تعریف‌های شرعی را نمی‌داند و باید آموزش داده شود و او تنها اسم نیتش را تغییر داده است نه ماهیت و کیفیت و حقیقت نیت و اعتقادش را، و اعتبار به ماهیت و حقیقت امور است نه به اسامی آنها.

حالت دوم: و اگر بین **«نیت عبادت»** و **«نیت تکریم»** تفاوت قائل شد، پس او برای اینکه حقیقتاً آن مخلوق را عبادت در معنای مصدری‌اش کرده باشد باید اعتقاد به ربوبیت و الهیت آن مخلوق داشته باشد. لذا کسی که به نیت عبادت، برای مخلوقی سجده یا ذبح می‌کند، در واقع به این معناست که نیت تقرب به آن مخلوق که اعتقاد به ربوبیتش دارد را کرده است.

پس ثابت شد که مورد سوم نیز به شرک در ربوبیت برمی‌گردد و از آن خارج نیست.

عرض:

در مورد چهارم می‌گوید: {در صورتی‌که یکی از افعال احتمالی را طوری انجام دهد که حالت خضوع و تذلل و تعلق به مخلوق بر آن غلبه یابد؛ مانند اینکه فرد مکلفی دعا را در غایت خشوع و تذلل و اظهار افتقار به مخلوق، انجام دهد. پیداست که این حالت دلیل واضحی بر اینست که مقصود از چنین دعایی، تقرب و تعبد برای غیر الله می‌باشد و حقیقت عبادت بر آن منطبق می‌گردد}.

نقد:

می‌گویم: کسی که غایت خشوع و تذلل و اظهار افتقار به ملخوقی را از خود نشان می‌دهد از دو شکلی که قبلا توضیح دادیم خارج نیست:

شکل اول: یا معتقد است که آن مخلوق قائم به ذات خودش و مستقل از الله، یا شراکتا مع الله یا با شفاعت نافذ می‌تواند به او نفع و ضرر برساند.

شکل دوم: و یا او را سببی در طول اراده و مشیت و قدرت خداوند می‌داند.

که در اولی شرک است و در دومی شرک نیست. و لذا کسی که مناط شرک بودن خضوع و تذلل را به ربوبیت ربط ننماید و تنها به ظاهر عمل خضوع و تذلل نگاه کند پس او دچار انحراف بزرگ و خطرناکی شده و دروازه‌ای به سوی غلو در تکفیر بر روی خود باز کرده است و مناطی بی‌ضابطه و غیر منضبط برای خودش قرار داده که جایگاه خطرناکی برای لغزش و خطا و حکم کردن با ظن و گمان است؛ چنانکه متاسفانه در بین معاصرین از پیروان وهابیت مشاهده می‌کنیم که ائمه و علمای اهل سنت و جماعت، بزرگانی مانند النووی و ابن قدامه و ابن حجر و ابن صلاح و ابن الجوزی و ... را متهم به شرک اکبر می‌کنند!

پس اولا: حد و مرز کمی و کیفی نهایت و غایت خضوع و تذلل، قابل اندازه‌گیری نیست و یک چیز نسبی است و وصفی ظاهر و منضبط نیست تا برای همهٔ مکان‌ها و زمان‌ها و اشخاص و اعمال قابل تطبیق باشد، و هرکس می‌تواند ادعا کند فلان مقدار از تذلل و خضوع، به نهایت خود و به حد عبادت رسیده و نیز هرکس می‌تواند ادعایش را نقض کند و بگوید هنوز به نهایت خود و به حد عبادت نرسیده است، و اختلاف و تضاد و تناقض در آن بوجود خواهد آمد. چراکه چیزی که ظنی باشد نتیجه‌اش همین خواهد بود و چه بسیار تکفیرهای به ناحقی که از همین دروازه، دامن امت اسلامی را گرفته است و چه بسیار کسانی که از همین دورازه به خوارج پیوسته‌اند.

دوما: کسی که شهادتین گفته است و اسلامش به یقین ثابت شده است سپس برای یک مخلوق خضوع و تذلل نشان بدهد، پس اگرچه هم خضوع و تذلل او به نهایت خود رسیده باشد، اما عبادت محسوب نخواهد شد مگر اینکه اعتقاد به ربوبیت آن مخلوق داشته باشد، برای مثال صحابه رضوان الله علیهم اجمعین آب دهان پیامبر صلی الله علیه وسلم را به سر و صورت خود می‌مالیدند و بر سر آب وضویش نزدیک بود که با هم درگیر شوند و از فرط تعظیم هنگام صحبت‌کردن با پیامبر، رو در رو به چشمانش نگاه نمی‌کردند و صدایشان را بالاتر از صدای او نمی‌بردند، و هربار که به کاری امر می‌شدند بلافاصله اطاعت امر می‌کردند، بدون شک همۀ اینها نشانۀ کمال محبت و نهایت تعظیم و غایت خضوع و تذلل صحابه برای پیامبر صلی الله علیه وسلم است. امّا چرا این اعمال، عبادت پیامبر محسوب نمی‌شود و چرا گفته نمی‌شود که صحابه بخاطر این نهایت حب و خضوع و تذللی که برای پیامبر صلی الله علیه وسلم داشتند، عبادت‌کنندۀ پیامبر بودند؟ جواب آن بسیار ساده و مشخص است، چون اعتقاد به ربوبیت رسول خدا صلی الله علیه وسلم نداشتند.

و من از کسانی که می‌گویند غایت تذلل و خضوع برای یک مخلوق عبادت است، سوال می‌کنم که آیا رفتار صحابه با پیامبر صلی الله علیه وسلم را غایت خضوع و تذلل می‌دانند یا خیر؟ اگر بگویند: غایت تذلل و خضوع بود، پس باید صحابه را تکفیر و عبادت‌کنندۀ پیامبر بدانند! و اگر بگویند: خیر، غایت تذلل و خضوع نبود، می‌گویم: بر چه اساسی و با چه معیاری و با چه ترازویی، و با چه میزانی چنین نتیجه‌ای گرفتید که خضوع و تذلل صحابه‌ای که آن رفتارها را با پیامبر صلی الله علیه وسلم انجام می‌دادند هنوز به غایت و نهایت خود نرسیده بود؟ معیار و میزان شما در اندازه گرفتن ارتفاع و عمق این خضوع و تذلل چیست؟ لطفا حد و مرز آن را بصورت کمی و کیفی و منضبط ترسیم کنید! و هرگز نخواهید توانست چون به اندازۀ تعداد وهابیان، حد و مرز ترسیم خواهد شد و هر یک دیگری را متهم به افراط و تفریط در ترسیم و تحددید آن حد و مرز خواهد کرد! و آیا واقعا با ظن و گمان می‌شود چنین حدی را ترسیم کرد؟ پس چاره‌ای ندارید جز اینکه اقرار کنید که معیار و میزان آن، تنها و تنها اعتقاد داشتن به ربوبیت آن کسی است که برایش خضوع و تذلل انجام شده است.

و همچنین چرا ما نتوانیم و این حق را نداشته باشیم که مانند شما که غایت تذلل و خضوع صحابه برای پیامبر را عبات ندانستید، ما نیز بگوییم که آن خضوع و تذللی که شما بخاطرش مومنان را تکفیر کرده و مشرک می‌نامید و آنها را متهم به غایت تذلل و خضوع برای غیر الله و عبادت غیر الله می‌کنید، چرا ما نتوانیم بگوییم که خضوع و تذلل آنها نیز هنوز به غایت و نهایت و کمال خود نرسیده است؟! أباءکم تجر و باءنا لا تجر؟! اگر شما بتوانید بگویید عمل صحابه با پیامبر غایت تذلل و خضوع نبوده

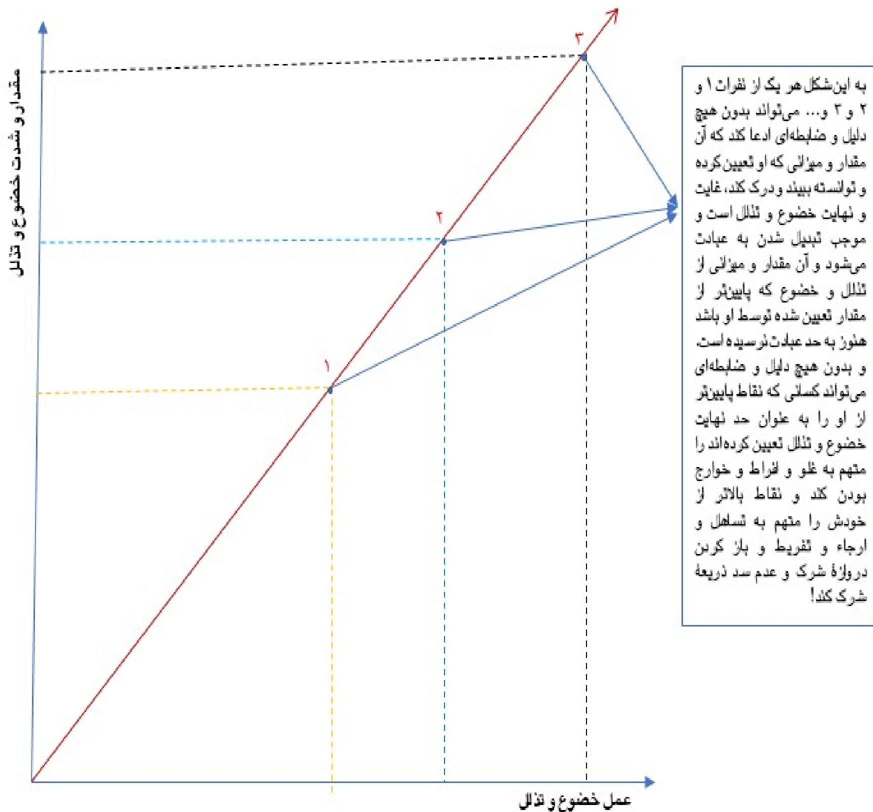
است، پس چرا ما نتوانیم ادعای شما (در اینکه می‌گویید فلان عمل فلان مسلمان برای فلان مخلوق نهایت خضوع و تذلل بوده است) را رد کنیم؟ در حالی که احتراز و پرهیز کردن از تکفیر مسلمانانی که شهادتین گفته‌اند و ذکر لا حول ولا قوة الا بالله ورد زبانشان است و اسلام و توحیدشان به یقین ثابت شده است، اولیٰ‌تر از تکفیر کردن آنان با شک و گمان است! کسی که فقط گمان می‌کند که خضوع و تذلل فلان مسلمان برای فلان مخلوق به غایت خود رسیده است چطور حق دارد او را تکفیر کند؟ آیا قلب آن مسلمان را شکافته است تا اینکه بداند خضوع و تذللش به نهایت خود رسیده است یا خیر! آیا از این نمی‌ترسد که حکم کفر و شرک به خودش برگردد؟ آیا این حدیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم را ندیده است که می‌فرماید: «إِنَّ مَا أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ حَتَّى إِذَا رُئِيَتْ بَهْجَتُهُ عَلَيْهِ وَكَانَ رِدْءًا لِلْإِسْلَامِ، غَيَّرَهُ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ، فَانْسَلَخَ مِنْهُ، وَنَبَذَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ، وَسَعَى عَلَى جَارِهِ بِالسَّيْفِ، وَرَمَاهُ بِالشِّرْكِ " قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَيُّهُمَا أَوْلَى بِالشِّرْكِ، الرَّامِي أَمِ الْمَرْمِيُّ؟ قَالَ: " بَلِ الرَّامِي».

ترجمه: «آنچه که از آن بر شما می‌ترسم مردی است که قرآن می‌خواند تا اینکه بهجت و شادمانی قرآن بر او دیده می‌شود و یاری دهنده‌ای برای اسلام می‌شود، سپس به آنچه که خداوند بخواهد تغییر می‌یابد و از آن (اسلام) خالی می‌شود و آن را پشت سرش می‌اندازد، و بر همسایه‌اش شمشیر می‌کشد و او را متهم به شرک می‌کند. حذیفه گفت: گفتم ای رسول الله کدامشان اولیٰ‌تر به شرک هستند؟ متهم کننده یا متهم شونده؟ فرمود: بلکه متهم کننده اولیٰ‌تر به شرک است».[۷۱]

اگر بگوید نفس عمل سجده و ذبح، دلالت بر نهایت خضوع و تذلل دارد، پس باید سجدۀ ملائکه برای آدم و سجدۀ برادران یوسف برای یوسف را نیز شرک بداند و ذبح عقیقه توسط رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای خودش را نیز باید شرک بداند. اگر بگوید آنها با داشتن نیت تکریم، سجده و ذبحشان را از سجده و ذبح عبادت جدا نمودند، می‌گویم پس ثابت کردید که سجده و ذبح و نحو آن، به خودی خود دلالت بر نهایت خضوع و تذللی که شما آن را عبادت می‌پندارید، نمی‌کند مگر اینکه با عمل قلبی همراه باشد یعنی اینکه در قلبش اعتقاد به ربوبیت او داشته باشد.

۷۱- الإحسان في تقريب صحيح ابن حبان، ج ۱ ص ۲۸۲. ابن کثیر می‌گویند اسنادش جید است، آلبانی هم آن را حسن می‌داند.

به نمودار زیر دقت کنید:



چنانکه در نمودار فوق مشاهده می‌کنید هر یک از نفرات ۱ و ۲ و ۳ و... می‌تواند بدون هیچ دلیل و ضابطه‌ای ادعا کند که آن مقدار و میزانی که او تعیین کرده و توانسته ببیند و درک کند، غایت و نهایت خضوع و تذلل است و موجب تبدیل شدن به عبادت می‌شود و آن مقدار و میزانی از تذلل و خضوع که پایین‌تر از مقدار تعیین شده توسط او باشد هنوز به حد عبادت نرسیده است. و بدون هیچ دلیل و ضابطه‌ای می‌تواند کسانی که نقاط پایین‌تر از او را به عنوان حد نهایت خضوع و تذلل تعیین کرده‌اند را متهم به غلو و افراط و خوارج بودن کند و نقاط بالاتر از خودش را متهم به تساهل و ارجاء و تفریط و باز کردن دروازهٔ شرک و عدم سد ذریعهٔ شرک کند! و به این شکل بدعتی که خداوند دلیلی

بر آن نازل نکرده است را ایجاد کرده‌اند و سپس بر سر آن، همدیگر را تبدیع و تکفیر می‌کنند! والله المستعان

پس حد و مرز نهایت و غایت خضوع و تذلل، ظنی و اجتهادی است و با ظن و اجتهاد نمی‌توان مسلمانی که اسلام و توحید او به یقین ثابت شده است را بخاطر ظاهر عمل خضوع و تذلل او که برای غیر الله انجام داده است متهم به عبادت غیر الله کرد و عمل ظاهری که با عمل قلبی همراه نباشد عبادت محسوب نمی‌شود چنانکه ابن تیمیه رحمه الله گفت: «وقد أجمع المسلمون على أن مجرَّد أعمال البدن بدون عمل القلب لا يكون عبادة ولا طاعة لله».

ترجمه: «مسلمانان اجماع دارند بر اینکه مجرد اعمال بدنی بدون عمل قلبی، نه عبادت محسوب می‌شود و نه طاعت خداوند».[۷۲]

عرض:

سپس آقای صبغت الله عاکف در مورد پنجم می‌گوید: {در صورتی که این افعال احتمالی را برای مخلوقی انجام دهد که در میان مشرکان پرستش می‌شود و معروف است. مانند: ذبح کردن برای بودا، صلیب، یکی از بت‌ها و غیره. هر کسی که برای این مخلوقات ذبحی جهت تعظیم و اکرام انجام دهد، در شرک اکبر واقع شده است}.

نقد:

می‌گویم: این، همان مورد دوم است که در اینجا برای زیاد شدن تعداد موارد تکرار شده است در حالی که هیچ بار معنایی اضافه بر مورد دوم ندارد و پیشتر پاسخ داده شد.

و الحمد لله ثابت شد که این پنج مورد همگی به ربوبیت بر می‌گردد و متاسفانه جناب آقای صبغت الله عاکف، با اینکه در تقسیم نمودن اعمال به اعمال تعبدی محض و اعمال غیر تعبدی محض و احتمالی، درست عمل کرده است، و با اینکه شرط عبادت شدن اعمال احتمالی را داشتن نیت عبادت ذکر کرده است، اما متاسفانه بخاطر متاثر شدن از تفکر وهابیت، در تطبیق این قواعد دچار اشتباه شده است. و من از این برادر بزرگوار عاجزانه تقاضا می‌کنم که این مقاله را به دقت و با تأمل بخواند و اگر

۷۲- الرد علی الشاذلي في حزبيه، وما صنفه في آداب الطريق از ابن تیمیه، ص ۶۵.

در آن حق را یافت پس از آن تبعیت کند و از لومه و سرزنش هیچ کس نترسد و اگر در آن خطا و باطلی یافت پس عالمانه و بردبارانه دلایل این مقاله را نقد کند، و دوباره تاکید می‌کنم که دلایل این مقاله را نقد کند نه اینکه در یک وادی دیگر مطالبی بی‌ربط به دلایل ما را ذکر کند، و به همان شکلی که این حقیر سخن او را عرض و سپس نقد کردم او نیز به همین روش نقد کند.

و این حقیر نیز قبلاً متأثر از علمای وهابیت بودم و بخاطر حسن ظنی که به آنها داشتم و بخاطر شعار توحیدی آنان و مبارزه با شرک، متاسفانه هر آنچه به نام توحید می‌گفتند را بخاطر حسن ظنی که به آنها داشتم، قبول می‌کردم و بر این اساس که آنها حق هستند و از توحید دفاع می‌کنند از آنان دفاع می‌کردم و حق را با آنها می‌شناختم. و مطمئن هستم که برادر بزرگوارم صبغت الله عاکف و بسیاری دیگر از فریب‌خوردگان این مذهب نیز با همین حس و حال به علمای دعوت نجدی نگاه می‌کنند و معتقد شده‌اند که حق همواره در صف آنان است و معتقد شده‌اند که هرکس علمای دعوت نجد را نقد کند پس همواره خطا کرده است!

پس از این برادر بزرگوارم می‌خواهم که با دقت و تأمل بسیار فراوان به این موضوع فکر کند و هدفش اصابت به حق باشد نه دفاع از گروه و جهتی خاص.

عرض:

و جناب آقای صبغت الله عاکف قبل از ارائۀ این مقاله در کانالش نوشته بود: {بزودی مقاله‌ای پیرامون «حقیقت و مفهوم عبادت» از این آدرس نشر می‌شود، که در آن به تعریف‌های متعدد عبادت، تعریف مختار و جامع‌تر عبادت، انواع افعالی که با آن عبادت صورت می‌گیرد، پرداخته خواهد شد}.

و این سخنش را در رد بر تعریفی که این حقیر در کتاب «تحقیق اعتقاد به ربوبیت به عنوان شرط عبودیت» آورده بودم گفته است، و منظورش این بوده که تعریف این حقیر کامل نبوده و او به زودی تعریف مختار و جامع‌تر عبادت را خواهد آورد، و تعریفی که آقای صبغت الله عاکف در صفحۀ ۴ این مقاله آورده است و آن را مختار و جامع‌تر معرفی کرده است چنین است: {بنابر توضیحات فوق، می‌توان به صورت موجزتر تعریف عبادت را اینگونه بیان نمود: «عبادت از مجموعه‌ی اعمال باطنی و ظاهری است که از غایت ذل و نهایت خضوع در قلب سرچشمه می‌گیرد»}.

نقد:

این برادر بزرگوار یا نمی‌داند جامع‌تر به چه معناست، یا میزان درک او از جامع بودن همین اندازه بوده است! در حالی که این تعریف بسیار ساده و غیر جامع و مانع است. چون بسیار اتفاق می‌افتد که عبادت مسلمانان با غایت ذل و نهایت خضوع همراه نمی‌شود، چنانکه در حدیث صحیح آمده است: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيُصَلِّي الصَّلَاةَ مَا يُكْتَبُ لَهُ مِنْهَا إِلَّا عُشْرُهَا، تُسْعُهَا، ثُمُنُهَا، سُبُعُهَا، سُدُسُهَا، خُمُسُهَا، رُبُعُهَا، ثُلُثُهَا نِصْفُهَا».

ترجمه: «بی‌گمان بنده نمازی می‌خواند که جز یک دهم، یک نهم، یک هشتم، یک هفتم، یک ششم، یک پنجم، یک چهارم، یک سوم، نصف آن برایش نوشته نمی‌شود».[۷۳]

و آن نماز گذاری که جز به‌اندازۀ یک دهم از نمازش برایش نوشته نشده است، حقیقتاً عبادت الله را کرده است و نمازش عبادت الله محسوب شده است؛ اگرچه در حین انجام آن نماز نهایت خضوع و تذلل را در عبادتش نداشته است و سبحان الله چه کسی می‌تواند در عبادتش آنطور که حقّ خضوع و تذلل خداوند است نهایت خضوع و تذلل را به جای آورد؟!.

پس تعریف مذکور نمی‌تواند جامع باشد چون طبق این تعریف باید نماز آن نماز گذاری که جز به‌اندازۀ یک دهم آن برایش نوشته نشده است عبادت محسوب نشود در حالی که اختلافی در عبادت بودن آن وجود ندارد، و عبادات بسیاری از مسلمانان همواره و همیشه و در هر لحظه با نهایت خضوع و تذلل و نهایت محبت همراه نمی‌شود چراکه ایمان طبق عقیدۀ اهل سنّت و جماعت کم و زیاد می‌شود و محبت و خضوع و تذلل نیز تابع ایمان بوده و کم و زیاد می‌شود و کسی که در حین انجام عبادتی، محبت و خضوعش کم باشد باز عابد خداوند محسوب می‌شود و گفته نمی‌شود که چون آن عمل مشخص او در آن زمان مشخص، با نهایت حب و نهایت خضوع و تذلل **ظاهری** همراه نبوده است، پس عملش عبادت الله نبوده است.

و عبادت مشرکان برای إله‌هایشان نیز به همان شکل همیشه همراه با غایت ذل و نهایت خضوع همراه نبوده است، پس آیا می‌توان گفت که چون این دو اصل در عبادات آنها وجود نداشته است، پس عمل آنها برای بت‌هایشان عبادت بت‌ها محسوب نمی‌شده است؟ قطعا خیر.

۷۳- مسند احمد (۱۸۸۹۴).

و من واقعا از آقای صبغت الله عاکف تعجب می‌کنم که با چه پشتوانه‌ای بر چه اساسی، تعریف این حقیر را غیر جامع دانسته اما تعریف خودش را جامع‌تر نامیده است؟ در حالی که تعریف او که آن را به عنوان تعریف جامع‌تر عبادت آورده است، بسیار عامیانه و ساده است و اشکالات فراوانی داشت. و تعریفی که این حقیر آورده‌ام کاملا جامع و مانع بود و به این شکل است: «**عبادت فعل مکلف در انجام یک عمل به جهت تقرب به موجودی است که اعتقاد به ربوبیتش دارد**».

و شرح کلمات این تعریف در کتاب «تحقیق اعتقاد به ربوبیت بعنوان شرط عبودیت» آمده است.

از الله متعال می‌خواهم که این نوشته را سببی برای هدایت و تزکیه و اصلاح خطاها و اشتباهاتمان قرار بدهد.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه وسلم

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

مجاهد دین

۱۳۹۹/۱/۶